

# یادداشت‌هایی در باره‌ی حزب پیشتاز انقلابی بین‌المللی



م. رازی

## فهرست

### بخش ۱ تأسیس بین‌الملل اول

«بین‌الملل» و انقلابات «ملی»

سازماندهی حزب طبقه‌ی کارگر

مبارزه‌ی با خرده‌بورژوازی

### بخش ۲ تجربه بین‌الملل دوم

بین‌الملل دوم به مثابه یک سازمان توده‌ئی

مبارزه با عقاید خرده‌بورژوائی

علت فروپاشی انترناسیونال دوم

### بخش ۳ تشکیل بین‌الملل سوم

نقش محوری بلشویک‌ها

اختلاف پیرامون تشکیل بین‌الملل

تزه‌های کمینترن

علل عقب‌گردهای انترناسیونال سوم

نقش حزب کمونیست شوروی

دوره عقب‌نشینی جنبش کارگری

## بخش ۴ زمینه عینی شکل‌گیری بین‌الملل چهارم

برگزاری نخستین کنفرانس

علل تشکیل بین‌الملل چهارم

از کنفرانس مؤسس تا جنگ دوم جهانی

بین‌الملل چهارم در دوره جنگ دوم جهانی

از جنگ دوم جهانی تا به قتل رسیدن تروتسکی

وصیت نامه تروتسکی

بازتاب جنگ دوم جهانی در سیاست‌های بین‌الملل چهارم

کنگره دوم جهانی بین‌الملل

از کنگره دوم تا انشعاب

بحران‌های جنبش تروتسکیستی

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N 3XX, UK

ایمیل: [yasharazari@netscape.net](mailto:yasharazari@netscape.net)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

## یادداشت‌هایی در باره‌ی حزب پیشتاز انقلابی بین‌المللی

با آغاز تدارک تشکیل نطقه‌های اولیه‌ی حزب پیشتاز انقلابی در ایران؛ بررسی و توجه به سابقه‌ی تاریخی احزاب بین‌المللی کارگری، حائز اهمیت است. کارگران پیشتاز کمونیست ایران می‌باید به یافتن متحدان بین‌المللی خود مبادرت کرده و تدارک انقلاب جهانی سوسیالیستی را همراه با آنها سازمان دهند. زیرا در وضعیت کنونی گرایش‌های بورژوا و خرده‌بورژوا در حال سازماندهی و یافتن متحدان بین‌المللی خود بوده که همراه با آنها استثمار کارگران جهان را با هماهنگی با یکدیگر تسهیل بخشند. کارگران پیشتاز انقلابی نیز برای مقابله با این اتحاد نامقدس بورژوازی علیه کارگران، باید خود را در سطح بین‌المللی سازمان داده و همراه با سایر هم‌نظران مقابله با کل نظام سرمایه‌داری جهانی را در درون یک حزب پیشتاز انقلابی بین‌المللی تدارک ببینند.

مقاله زیر نخستین بار تحت عنوان «انترناسیونالیزم» در شهریور ۱۳۷۶ در نشریه «کارگر سوسیالیست» انتشار یافت. این مقاله با اصلاحاتی جزئی در اختیار کارگران پیشتاز انقلابی، در راستای باز کردن بحث پیرامون این مسئله، قرار می‌گیرد.

آبان ۱۳۸۳

\*\*\*\*\*

## بخش ۱

### تجارب بین الملل اول

در سال ۱۸۴۷ مارکس و انگلس با پیوستن به «اتحادیه کمونیست ها» شعار محوری آن، «همه مردان برادرند»، را به «کارگران جهان متحد شوید» تغییر دادند. این تغییر ناشی از یک سیاست مهم در مبارزه کمونیست ها علیه سرمایه داری در سطح جهانی بود. سیاستی که راه را برای تشکیل یک سازمان بین الملل انقلابی (بین الملل اول) فراهم آورد. در «مانیفست کمونیست» آنها تأکید کردند که کمونیست ها "در مبارزه ملی پرولتاریا در کشورهای مختلف، بر منافع مشترک کل پرولتاریا، صرفنظر از ملیت آن، تأکید کرده و این مسأله را برجسته می کنند." البته در عین حال آنان این امر را قبول داشته که "مبارزه پرولتاریا با بورژوازی، در شکل و نه در محتوا، در وهله نخست یک مبارزه ملی است. پرولتاریای هر کشور البته باید در ابتدا تکلیف خود با بورژوازی خود را تعیین کند."

تشکیل بین الملل اول و پس از آن بین الملل دوم و سوم و نهایتاً چهارم براساس چنین سنتی بنا نهاده شدند. اما همانطور که بین الملل های اول و دوم و سوم با موانع ای روبرو شدند، بین الملل چهارم، نیز نتوانست از عهده تعهدات خود برآید. انزوای سیاسی طولانی، سیاست های فرصت طلبانه در سطح جهانی را به دنبال آورد. گرچه تنوری های اولیه پاسخگوی بسیاری از معضلات جنبش کارگری بود، اما به تدریج عدم تکامل تنوری ها، مواضع فرصت طلبانه و یا فرقه گرایانه را به همراه

آورد. تا جایی که می‌توان اذعان داشت که امروز در سطح جهانی سازمانی که بتواند حامل سنت‌ها و تجارب مبارزات کارگری و ادامه‌تئوری‌های انقلابی جنبش کارگری را دربر داشته باشد، وجود ندارد. برای تدارک ایجاد چنین تشکیلاتی بررسی تجارب و سنن بین‌الملل‌ها انقلابی ضروری است.

## تأسیس بین‌الملل اول

«انجمن بین‌المللی کارگران» (بین‌الملل اول)، در سال ۱۸۶۴ عمدتاً به ابتکار فدراسیون سازمان‌های کارگری در اروپای غربی و مرکزی (به ویژه کارگران سوسیالیست لندن و پاریس)، پس از تجربه‌ی شکست انقلاب‌های ۴۹-۱۸۴۸، تأسیس شد. مارکس و انگلس در رهبری و سازماندهی بین‌الملل اول نقش تعیین‌کننده ایفا کردند.<sup>۱</sup>

تجارب عمده‌ی «بین‌الملل اول» از این قرار هستند:

### «بین‌الملل» و انقلابات «ملی»

برخلاف برداشت و تفسیر نادرست برخی از واژه «انترناسیونالیزم» که گویا پذیرش انقلاب بین‌المللی، به مفهوم رها کردن انقلابات ملی است، «بین‌الملل اول» خود در همبستگی با قیام مسلحانه «ملی» لهستان علیه روسیه تزاری (۱۸۶۳) بوجود آمد. حمایت از قیام «استقلال طلبانه» لهستان انگیزه‌ای برای گردهم‌آیی کارگران اروپایی شد. به سخن دیگر، از همان ابتدا، تشکیل نخستین سازمان «بین‌المللی»، با مبارزه و حمایت از قیام «ملی» پیوند خورد.

---

<sup>۱</sup> - البته این نخستین باری نبود که ایده تشکیل یک سازمان بین‌المللی طرح می‌گشت. بین سال‌های ۱۸۴۷ تا ۱۸۵۲ مارکس و انگلس از بنیان‌گذاران و سازمانده‌های اصلی «اتحادیه کمونیست‌ها»، نطفه‌ی اولیه یک سازمان بین‌المللی در سال ۱۸۴۷، بودند.

پیشاپیش آن، مارکس و انگلس در «مانیفست کمونیست» تأکید کردند که کمونیست ها در مبارزه ملی پرولتاریا در کشورهای مختلف، بر منافع مشترک کل پرولتاریا، صرف نظر از ملیت آن، تأکید کرده و این مسأله را برجسته می کنند<sup>۱</sup>، اما "مبارزه پرولتاریا با بورژوازی، در شکل و نه محتوا، در وهله نخست یک مبارزه ملی است. پرولتاریای هر کشور البته باید در ابتدا تکلیف خود با بورژوازی خود را تعیین کند".

این بدین مفهوم است که کمونیست ها ضمن مبادرت کردن برای تشکیل جامعه سوسیالیستی جهانی باید در عین حال از مبارزات «ملی» پرولتاریا برای براندازی بورژوازی کشورهای خود نیز حمایت کنند. ایجاد یک سازمان بین المللی برای ایجاد یک جامعه سوسیالیستی با ساختن یک حزب پیشتاز انقلابی در سطح ملی برای سازماندهی انقلاب سوسیالیستی نه تنها مغایرتی ندارد که مکمل یکدیگرند. از سازماندهی یک انقلاب جهانی، بدون انقلابات ملی صحبت به میان آوردن، همانقدر تخیلی است که نادیده گرفتن انقلاب جهانی و تأکید بر ساختن «سوسیالیزم در یک کشور».

### سازماندهی حزب طبقه ی کارگر

گرچه بین الملل اول ابتدا با انگیزه ایجاد یک سازمان بین المللی آغاز به کار کرده بود، اما تا قبل از «کمون پاریس» در سال ۱۸۷۱، هنوز به مفهوم اخص کلمه به یک حزب بین المللی مبدل نشده بود<sup>۲</sup>. در تجربه کمون پاریس نقطه عطفی در تاریخ بین الملل اول بود. انگلس در نامه ای نوشت که کمون "بدون تردید فرزند بین الملل

---

<sup>۲</sup> - همبستگی و هم آهنگی بین کارگران فرانسوی و بریتانیایی برای حفاظت از منافع خود در مقابل «واردات» کارگران «ارزان» از بلژیک، ایتالیا و آلمان، یکی از علل اصلی تشکیل این سازمان بود. در واقع این سازمان به مفهوم اخص کلمه یک تشکیلات «اتحادیه ی کارگری» بود.

بود، گرچه خود بین‌الملل قدمی در به راه اندازی آن بر نداشت" (نامه به «سورژ»)، ۱۷-۱۲ سپتامبر ۱۸۷۴). در واقع طرفداران فرانسوی بین‌الملل (پُردونیس‌ت‌ها) نقش مهمی در کمون پاریس ایفا کردند. این واقعه، درس‌های اساسی‌نی برای بین‌الملل به همراه آورد. جمع‌بندی این تجربه در مقاله‌ی مارکس تحت عنوان «جنگ داخلی در فرانسه» انتشار یافت. مارکس در کنفرانس لندن بین‌الملل (سپتامبر ۱۸۷۱) برای نخستین بار اعلام کرد که پرولتاریا باید خود را در یک حزب سیاسی متشکل کند. در پی آن در کنفرانس لاهه (۱۸۷۲) ماده‌ی نوینی به اساسنامه بین‌الملل افزوده شد مبنی بر اینکه "تسخیر قدرت سیاسی به یکی از وظایف اصلی پرولتاریا تبدیل می‌شود".

در این زمان، تجربه کمون پاریس، بین‌الملل اول را به یک سازمان انقلابی بین‌المللی که برای تسخیر قدرت سیاسی پرولتاریا گام بر می‌داشت، تبدیل کرد.

### مبارزه‌ی با خرده بورژوازی

ایده‌ی "تسخیر قدرت سیاسی" توسط پرولتاریا در کنگره لاهه ۱۸۷۲، با مخالفت شدید «باکونین»، رهبر گرایش آنارشویست‌ها در درون بین‌الملل، مواجه شد. باکونین اعتقاد داشت که بین‌الملل بایستی از دخالت در «سیاست» امتناع ورزد. اما اختلاف اصلی‌نی که از بدو الحاق آنارشویست‌ها به بین‌الملل (۱۸۶۹)<sup>۳</sup> بروز کرد، پیرامون مسأله سازماندهی بین‌الملل بود. باکونین به تمرکز رهبریت ایراد گرفته و «آتوریته»ی «شورای عمومی» (رهبری بین‌الملل) را زیر سؤال می‌برد. او تمایل

---

<sup>۳</sup> - سازمان «اتلاف دموکراسی سوسیالیستی بین‌المللی» به رهبری باکونین در سال ۱۸۶۸ در خواست پیوستن به بین‌الملل اول را کرد. با وجود اختلاف برنامه‌نی بین دو تشکیلات، بین‌الملل در سال ۱۸۶۹، آن سازمان را پذیرفت. بین‌الملل اعلام کرد: "بگذارید هر بخش بطور آزادانه برنامه تنوریک خود را شکل دهد" (اسناد بین‌الملل اول، جلد ۳، ص ۷-۳۱۰).



داشت که بین الملل تحت نظارت مستقیم «انجمن های سرّی» و «انجمن»هایی که زیر کنترل خود او بودند، قرار گیرد. این گرایش خرده بورژوازی تحت «مبارزه» با «آتوریته» و «مرکزیت»، می خواست رهبریت خود را بر بین الملل تحمیل کند. کنگره ی لاهه شیوه های مخرب باکونین را تحمل نکرد، او و همفکرانش را از بین الملل اخراج کرده و «شورای عمومی» را تقویت کرد.

\*\*\*\*\*

به علت فروکش جنبش کارگری در سطح بین المللی، آخرین کنگره بین الملل اول در سال ۱۸۷۶ در فیودلفیا صورت گرفت.

## بخش ۲

### تجربه بین‌الملل دوم

نزدیک به دو دهه پس از انحلال بین‌الملل اول، و رکود جنبش کارگری در سطح اروپا، سازمان‌ها و حزب‌های کارگری به تدریج آغاز به رشد کردند. برای نخستین بار یک حزب کارگری مدرن و قوی در آلمان شکل گرفت. در فرانسه، ایتالیا و اسپانیا نیز حزب‌های کارگری رشد کردند. اما، با وصف این تحولات، هنوز سازمان بین‌المللی در این دوره شکل نگرفت. عاقبت بنابر ابتکار سازمان‌های کارگری در فرانسه و بلژیک، پیشنهاد تشکیل بین‌الملل دوم طرح گشت. انگلس یکی از بنیانگذاران فکری و نظری این سازمان بین‌المللی بود. بین‌الملل دوم بالاخره در ژوئیه ۱۸۸۹، کنگره کارگران بین‌المللی، در پاریس تشکیل شد. نظیر بین‌الملل اول این سازمان نیز عمدتاً متشکل از جنبش کارگری اروپایی بود، اما با این تفاوت که این بار از پایه وسیع‌تری برخوردار بود. این سازمان از ابتدا تحت تأثیر و نفوذ حزب سوسیال‌دمکرات آلمان قرار داشت.

### بین‌الملل دوم به مثابه یک سازمان توده‌نی

بین‌الملل دوم پس از دوره‌ی کوتاهی به این سازمان توده‌نی تبدیل گشت. در سال ۱۹۰۴ حزب‌های وابسته به بین‌الملل دوم در انتخابات پارلمانی ۲۱ کشور شرکت داشته و از ۶/۶ میلیون از آراء برخوردار بوده و ۲۶۱ کرسی پارلمان را به خود

اختصاص دادند. در سال ۱۹۱۴ در حدود ۴ میلیون عضو و ۱۲ میلیون رأی انتخاباتی در دست داشتند. در واقع این سازمان به یک «فدراسیون»ی از حزب ها و اتحادیه های کارگری اروپایی تبدیل گشت. در سال ۱۹۰۰ «دفتر بین الملل سوسیالیست» در بروکسل تشکیل شد. برخلاف ماهیت بین الملل اول، این دفتر نقش یک ستاد رهبری را نداشت، که تنها یک اداره هماهنگی مسایل بین المللی بود. گرچه «ایدئولوژی» حاکم در درون حزب های بین الملل، «مارکسیزم» بود، اما گرایش های نظری و فکری دیگر (آنارشستی) نیز در بین الملل حضور داشتند. پس از مرگ انگلس دو گرایش فکری نی که نظریات رسمی مارکسیزم را در بین الملل رهبری می کردند «کانوتسکی» و «پلخانف» بودند.

کنگره های بین الملل دوم، هر دو تا چهار سال یکبار تشکیل شد و اقدامات «همبستگی» بین المللی نظیر تظاهرات اول ماه مه در دفاع از ۸ ساعت کار در روز از سال ۱۸۹۰ سازمان یافت.

بدیهی است که چنین اقدامات و ساختار تشکیلاتی نمی توانست پاسخگوی نیازهای جنبش کارگری در سطح بین المللی باشد. تجربه بین الملل دوم از زاویه مسایل تشکیلاتی نشان داد که تشکیل حزب های «بزرگ» و بی در و پیکر تنها می تواند به مسایل عام جنبش کارگری پاسخ دهد و امر تدارک جنبش کارگری را در راستای انقلاب سوسیالیستی نمی تواند سازمان دهد. رشد اعضا و کسب آراء در جامعه الزاماً نشان دهنده «انقلابی گری» نیست. درست برعکس تجربه نشان داده در این حزب های «توده»ئی است که عقاید و نظریات خرده بورژوایی بیش از پیش نفوذ کرده و کل جنبش، را به بیراهه می برد.

## مبارزه با عقاید خرده بورژوایی

بین الملل دوم نیز همانند بین الملل اول از درون دچار انحراف های خرده بورژوایی گشت. در ابتدا یکی از این انحراف ها به شکل نظریات «تجدیدنظرطلبانه»

(رفرمیستی) توسط «برنشتاین» ظاهر کرد.<sup>۴</sup> در سال ۱۹۰۴، کنگره آمستردام این عقاید را محکوم کرد، گرچه طرفداران این عقاید در بین الملل به ویژه حزب سوسیال دمکرات آلمان باقی ماندند. ظهور مجدد اینگونه عقاید از زمان برگزاری کنگره اشتوتگارت در سال ۱۹۰۷ در مورد مسأله احتمال وقوع جنگ اول جهانی نمایان شد.

در این کنگره، به دنبال بحث‌ها و جدل‌های بسیار جدی و عمیقی، ترمیمی توسط لنین، لوکزامبورگ و مارتو پذیرفته شد. این ترمیم تأکید داشت که «باید از هر کوششی در جهت آغاز جنگ استفاده کرد، اما در صورت بروز جنگ در سطح اروپایی، وظیفه جنبش کارگری اینست که خاتمه جنگ را تسریع کرده و بحران اقتصادی و سیاسی را با تمام قدرت برای بسیج توده‌ها در جهت سرنگونی دولت‌های سرمایه‌داری بکار برد». این ترمیم بسیار مهم که مرز بین دیدگاه «انقلابی» و «رفرمیستی» را آشکار می‌کرد، در دو کنگره‌ی بعدی بین‌الملل نیز تأیید شد. آخرین کنگره قبل از جنگ در سال ۱۹۱۲ در «باسل» برگزار شد که بار دیگر لزوم مبارزه در راستای سرنگونی دولت‌های سرمایه‌داری در صورت بروز جنگ تأکید شد.

اما، دو سال پس از آن در سال ۱۹۱۴، به محض وقوع جنگ جهانی اول، حزب‌های بین‌الملل به ویژه حزب سوسیال‌دمکرات آلمان به جای بسیج پایه‌های خود برای سازماندهی شکست انقلابی دولت‌های سرمایه‌داری، حمایت کامل خود را از دولت‌شان اعلام کردند و در عمل در صدد نجات آن دولت‌ها برآمدند!

تنها حزب‌های سوسیال‌دمکرات روسیه، صربستان، مجارستان و برخی گرایش‌ها در اقلیت سایر حزب‌ها، به تصمیمات کنگره‌های بین‌الملل وفادار ماندند. از این پس، گرچه کنگره‌های بین‌الملل دوم تداوم یافتند، اما این سازمان بین‌المللی کلیه نظریات

<sup>۴</sup> - رجوع شود به مقاله «نوآوری» یا اصلاح‌گرایی؟، م. رازی، «دیدگاه سوسیالیسم

انقلابی»، شماره ۲، فوریه ۱۹۹۵.

انقلابی خود را رها کرد و در خدمت بورژوازی کشورهای اروپایی در آمد. به دنبال این واقعه، کنفرانس «برن» در سال ۱۹۱۹ معروف به «بین الملل برن» تداوم سیاست های راست روایانه این سازمان را حفظ کرد. در سال ۱۹۲۱ «بین الملل دونیم» توسط ۱۰ حزب سوسیالیست در وحدت با سایر حزب های مشابه بنیاد «بین الملل سوسیالیست و کار» را در سال ۱۹۲۳ گذارد. به دنبال آن در سال ۱۹۵۱ «انترناسیونال سوسیالیست» شکل گرفت که تا امروز ادامه دارد. اما، در تداوم سیاست های انقلابی بین الملل دوم، در سال ۱۹۱۹ بین الملل سوم (کمینترن) توسط گرایش انقلابی بین الملل دوم، پایه گذاری شد.

### علت فروپاشی انترناسیونال دوم

در نخستین روزهای جنگ اول جهانی، ۱۹۱۴، بین الملل دوم فروپاشید. کلیه ی حزب های وابسته به آن (به غیر از روسیه و لهستان) به قول روزا لوکزامبورگ در حرف «سوسیالیست» اما در عمل «وطن پرست» و «شونویست» شدند. رهبران این احزاب اروپایی یک روزه کلیه ایده های انترناسیونالیستی خود را که در کنفرانس ها، بارها تصویب و تأیید کرده بودند به کنار گذاشته و از کارگران کشورهای خود خواستند که در کنار امپراتورها، دولت ها و ارتش «خودی» قرار گرفته و با ارتش کشورهای دیگر به جنگ ادامه دهند! حتی حزب سوسیال دمکرات آلمان در پارلمان به پیشنهاد دولت مبنی بر «اعتبارهای جنگی» رأی مثبت داد!

علت اصلی فروپاشی انترناسیونال دوم، تنها احساسات «ناسیونالیستی» نبود، که نقش غالب و محوری «حزب سوسیال دمکرات آلمان» در انترناسیونال بود. در واقع، حزب آلمان «رئیس» انترناسیونال بشمار می رفت. بدین ترتیب با موضع گیری این حزب در مورد جنگ امپریالیستی، کل انترناسیونال تحت تأثیر قرار گرفته و به انحطاط کشیده شد. چهار سال پس از تشکیل انترناسیونال دوم، انگلس در پی نامه یی به «لافارگ» اخطار داد که "رهایی پرولتاریا تنها می تواند یک رویداد بین المللی

باشد". اما، حزب سوسیال دمکرات آلمان، این واقعه را یک «رویداد آلمانی» تلقی کرد.

البته نفوذ ناسیونالیزم در بین الملل دوم یک امر «اتفاقی» نبوده، که منعکس‌کننده وضعیت آن دوره‌ی تکامل و بسط سرمایه‌داری بود. وضعیتی که منجر به بهبود و رفاه نسبی در سطح زندگی کارگران کشورهای اروپایی شد. نهادهایی نظیر «اتحادیه‌های کارگری»، سندیکاها، کارگری، تجمع‌های پارلمانی برای «چانه‌زنی جمعی» مسالمت‌آمیز با نمایندگان سرمایه‌داری، به کار مشغول شدند. سخنانی مانند اینکه «ما آموخته‌ایم که امور اقتصادی را خود، مدیریت کنیم!» (یعنی رفرم جامعه سرمایه‌داری) توسط نمایندگان کارگران تبلیغ و ترویج شد. بدین ترتیب جنبش کارگری بیشتر و بیشتر در «دولت-ملی» ادغام گشت. با چنین زمینه‌ی، آغاز جنگ اول جهانی، نمایندگان جنبش کارگری و در صدر آن حزب سوسیال دمکرات آلمان را به حمایت از «دولت-ملی» خود کشاند.

اما، موضع‌گیری حزب سوسیال دمکرات آلمان در تناقض آشکار با سیاست‌ها و مصوبات بین‌الملل دوم بود. از اینرو چنین موضع‌گیری منجر به واکنش شدید توسط و سیالیست‌های انقلابی گشت. لنین و روزالوکزامبورگ با شدیدترین لحنی، سیاست‌های رفرمیستی رهبران جنبش کارگری در آلمان را مورد انتقاد قرار دادند.<sup>۵</sup>

با چنین موضع‌گیری‌ی توسط اکثر بخش‌های بین‌الملل دوم، یا به قول لنین "جعل‌کنندگان مارکسیزم"، نیروهای سوسیالیست انقلابی زمینه را برای تشکیل یک بین‌الملل نوین (بین‌الملل سوم) فراهم آوردند. در این میان، انقلاب اکتبر ۱۹۱۷

---

<sup>۵</sup> - تعجب آور نیست که لنین، رهبران حزب سوسیال دمکرات آلمان، به ویژه «کانوتسکی»، را متهم به ارتداد کرد. اینها تا چند ماه قبل از آغاز جنگ در کنفرانس‌های بین‌الملل دوم مواضعی خلاف آن را به تصویب رسانده بودند.

روسیه به وقوع پیوست و مجدداً صدای "کارگران جهان متحد شوید!" در سطح جهانی طنین افکند. لنین در نوامبر ۱۹۱۴ اعلام کرد: "بین الملل دوم مُرد... زنده باد بین الملل سوم..." و دو سال پس از آن «کمینترن»، بین الملل سوم تشکیل شد.

## بخش ۳

### تشکیل بین الملل سوم

در مارس ۱۹۱۹، به دنبال فروپاشی بین الملل دوم و انقلاب روسیه، رهبران انقلاب، لنین، تروتسکی، بوخارین، زینوویف و سایرین، وظیفه ارتقاء آگاهی کارگران جهان را در راستای ساختن بین الملل انقلابی نوین، در دست گرفتند. بُرش از اعتقادات رفرمیستی و شوونیستی رهبران کارگران و جلب آنها به یک سازمان انقلابی در دستور روز قرار گرفت.

البته در این دوره روزالوکزامبورگ با تشکیل یک بین الملل نوین توافق نداشت. به اعتقاد او، وضعیت مادی برای چنین سازمانی فراهم نبوده و تشکیل زودرس آن منجر به پیدایش همان ایرادهای بین الملل دوم، یعنی غالب شدن یک حزب (حزب پیروزمند انقلاب سوسیالیستی، حزب کمونیست روسیه) بر کل انترناسیونال، خواهد شد. اما با این وصف رهبران حزب بلشویک بر این اعتقاد بودند که احیای یک حزب پیشتاز انقلابی بین المللی نه تنها قادر به متحد کردن کارگران جهان خواهد بود، که بدین ترتیب احزاب کمونیست در سراسر اروپا خود را برای انقلابی قریب الوقوع (به ویژه در آلمان) آماده خواهند کرد؛ زیرا که آنها معتقد بودند که انقلاب سوسیالیستی پیروزمند روسیه آغاز انقلاب های اروپایی و جهانی است. وجود یک ستاد قدرتمند جهانی برای تدارک انقلاب های اروپایی ضروری و حیاتی ارزیابی شد.

پیش‌بینی‌های رهبران حزب بلشویک، بر مبارزه و مقاومت کارگران جهان در دفاع از انقلاب روسیه استوار بود. برای نمونه در سال ۱۹۲۰ کارگران بار اندازهای انگلستان از ارسال سلاح و مهمات برای سرکوب ارتش سرخ در روسیه، با راه اندازی اعتصابی گسترده، جلوگیری به عمل آوردند. از این نوع نمونه‌ها در سایر کشورهای اروپایی نیز مشاهده شد.

بدین ترتیب «اتحادیه جهانی جمهوری شورایی سوسیالیستی» در مارس ۱۹۱۹ تأسیس شد. در کنگره دوم «کمینترن» ژوئیه- اوت ۱۹۲۰ هینت نمایندگی از ۴۱ کشور جهان شرکت کردند. در پلاتفرم آن ذکر شد که کمینترن "یکبار و برای همیشه با کلیه سنن بین‌الملل دوم بُرش می‌کند."

### نقش محوری بلشویک‌ها

تشکیل «کمینترن» (بین‌الملل سوم) عمدتاً توسط بلشویک‌ها در روسیه صورت پذیرفته و در واقع پس از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه متولد گشت.

پرولتاریا و رهبری آن، بلشویک‌ها، با بدست گرفتن قدرت در روسیه رهبری بالقوه‌ی انقلاب آتی اروپا را نیز به دست گرفتند. البته بلشویک‌ها همواره، چه پیش از انقلاب و چه پس از آن، اعلام می‌کردند که پرولتاریای کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری (آلمان، بریتانیا، فرانسه و غیره) پایه اصلی آغاز انقلاب سوسیالیستی در سطح اروپایی و سپس جهانی خواهند بود. انقلاب روسیه تنها می‌تواند «جرقه» را آغاز کند. لنین در «تزه‌های آوریل» معروف خود نه تنها به انقلاب روسیه که به وضوح به جنبه «بین‌المللی» انقلاب، اشاره کرد. حتی در دوره تسخیر قدرت در روسیه (سپتامبر ۱۹۱۷) ملاحظاتی در مورد گسترش انقلاب در سطح بین‌المللی (به ویژه اروپایی) مورد بررسی قرار گرفت. آنها بر این اعتقاد استوار بودند که با وجود وضعیت انقلابی در اروپا و به ویژه آلمان، عدم تدارک یک بین‌الملل انقلابی، همانند ارتکاب به یک «جنایت» است.



بنابراین بین الملل انقلابی با اتکاء به انقلاب پیروزمند سوسیالیستی در روسیه، تشکیل گشت. از ابتدا وظیفه دوگانه‌ی در دستور کار قرار گرفت: از یک سو مبارزه علیه کشورهای که بورژوازی در مصدر قدرت قرار گرفته و از سوی دیگر دفاع از موقعیت بدست آماده از پیروزی قدرت شورایی در روسیه. نخستین آزمایش چنین سیاستی، در مارس ۱۹۱۸، امضا قرارداد صلح «برست لیتوسک» بین آلمان و شوروی بود. این قرارداد با مخالفت های روبرو شد اما نهایتاً با اصرار لنین امضا گشت. نتیجه ی آن، از یک سو تثبیت موقعیت بحرانی دولت سرمایه داری آلمان، و از سوی ثبات موقتی قدرت شورایی در شوروی بود. این صلح، در واقع برای حفظ موقعیت قدرت شورایی، امضا گردید.

پس از یک سال انزوا، قدرت شورایی نخستین علایم گسترش انقلاب را مشاهده کرد. در نوامبر ۱۹۱۸ پرولتاریای آلمان به ایجاد «شوراهای کارگری» در اکثر مراکز عمده صنایع مبادرت کرد. این شوراهای به سرعت به سراسر کشور گسترش یافت. در دسامبر ۱۹۱۸ حزب کمونیست آلمان از وحدت دو گروه (یکی از آنها گروه «اسپارتاکوس» به رهبری روزالوکزامبورگ) تشکیل یافت. این وقایع در آلمان (و سایر کشورها به درجات کمتر) منجر به فراخوان تشکیل بین الملل سوم شد. کنفرانس مؤسس در مارس ۱۹۱۹ در مسکو با شرکت ۳۵ نماینده از ۱۹ کشور، تشکیل یافت.

### اختلاف پیرامون تشکیل بین الملل

پیش از تشکیل کنفرانس مؤسس، ژانویه ۱۹۱۹ قیام برلین شکست خورد و دو تن از رهبران حزب کمونیست آلمان، روزالوکزامبورگ و لیبخت توسط پلیس به قتل رسیدند. روزا قبل از مرگش تشکیل بین الملل سوم را زودرس ارزیابی کرده بود. پس از وی «ابرلن» یکی دیگر از رهبران حزب همان موضع را دنبال کرد. اختلاف اصلی بین حزب کمونیست آلمان و حزب بلشویک در مورد زمان تشکیل بین الملل سوم، در

این امر نهفته بود که اولی بر این اعتقاد بود که بین الملل را بایستی پس از ساختن حزب‌های قدرتمند توده‌نی تشکیل داد؛ در صورتی که اکثریت بر این باور بود که به اعتبار و اتکاء به اعلام یک رهبری جهانی، بایستی بین الملل شکل گیرد و سپس سایر حزب‌ها ساخته شوند. اضافه بر این، حزب کمونیست آلمان از وابستگی حزب‌ها به یک «حزب» پراعتبار و نیرومند در شوروی (حزب بلشویک) نگران بود. در مقابل ایده لنینیستی «سانترالیزم دمکراتیک» در سطح بین‌المللی، حزب کمونیست آلمان، با استفاده از تجربه «حزب سوسیال دمکرات آلمان»، تأکید را بر شیوه «فدرالیستی» ساختن یک بین‌الملل گذاشت. یعنی حزب‌ها با استقلال نسبی، اما در درون یک تشکیلات بین‌المللی. گرچه رهبری حزب کمونیست آلمان با تشکیل بین‌الملل توافق نداشت، اما در نهایت پس از بحث‌های مفصل به تشکیل آن رأی ممتنع داد. و بدین ترتیب بین‌الملل بنیاد گذاشته شد.

تأکید اصلی مصوبات اولین کنفرانس کمینترن بر تحلیل وضعیت سرمایه‌داری؛ خصوصیات رفرمیسم؛ و ماهیت و شکل حکومت شورایی پس از انقلاب‌های پرولتری، استوار بود.

به اعتقاد رهبران بین‌الملل سوم، سرمایه‌داری دوران اضمحلال خود را سپری می‌کرد و سازمان‌های رفرمیستی نیز همراه با اضمحلال سرمایه‌داری، دوران افول خود را طی می‌کردند. و اینکه، توده‌های کارگر در سطح جهانی «جنبش تاریخی» خود را برای از میان برداشتن روابط اجتماعی سرمایه‌داری آغاز کرده‌اند؛ و تنها اقلیتی از کارگران «عالی‌رتبه» در مقابل این جنبش خواهند ایستاد. این ارزیابی محور اساسی نقد بر سیاست‌های رفرمیستی انترناسیونال دوم بود.

در نتیجه، تشکیل نظام شورایی در سطح جهانی متکی بر تجارب کمون پاریس، انقلاب ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ روسیه، در دستور روز قرار گرفت.

اما، با وصف پیش‌بینی‌های امیدوارکننده کمینترن، وقایع به شکل دیگری پیش رفت. انقلاب اروپا در سال‌های ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ دچار «عقب‌گرد»‌های مهمی

گشت. انقلاب در کشورهای اروپایی، به ویژه در آلمان موفق نشد و بین الملل نوین با دشواریهایی بسیاری روبرو شد.

## تزه‌های کمینترن

امروز، احیای یک سازمان انقلابی براساس تزه‌ها و تئوری های چهار کنگره نخست کمینترن مجدداً در دستور روز قرار گرفته است. گرچه تشکیل چنین سازمانی سهل و آسان نیست، اما سوسیالیست های انقلابی موظف اند که تدارک این امر را همراه با ساختن حزب پیشتاز انقلابی در کشور خود، از هم اکنون آغاز کنند.

سوال اینست که چگونه و بر چه اساسی بایستی یک حزب پیشتاز بین المللی ساخته شود؟ برای پاسخ به این معضل، تجربه کنگره های بین الملل ها و به ویژه بین الملل سوم (کمینترن) حائز اهمیت است. چهار کنگره نخست «کمینترن» مهم ترین دستاورد مارکسیزم در دوران احتضار سرمایه داری جهانی و انتقال به سوسیالیزم، تلقی باید شود. چکیده استراتژی و برنامه ی سوسیالیزم انقلابی پس از اضمحلال بین الملل دوم و آغاز انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه، در قطعنامه های این چهار کنگره نهفته است. احیای یک بین الملل، بدون بررسی و درس گیری از این تجارب نظری و عملی کمینترن، مشکل است.

کنگره اول و دوم کمینترن در دوران اوج تحولات انقلابی و کنگره سوم، و بخصوص، چهارم در دوره افول مبارزات طبقاتی در سطح جهانی رخ داد. از اینرو بررسی قطعنامه های دو کنگره آخر با وضعیت کنونی ما منطبق تر است. این قطعنامه ها مترادف با بُرش کمونیست ها از «سانتریزم» و «اپورتونیزم» در دوره رکورد مبارزات طبقاتی صورت گرفت. بررسی شرایط عضویت (۲۱ شرط) کمینترن، می تواند به روش ساختن یک سازمان بین المللی کمک به سزایی برساند. تفسیر و درس گیری از این تجربه، پایه اولیه بحث پیرامون ساختن بین الملل انقلابی را می تواند پی ریزی کند.

خلاصه خطوط کلی قسمت‌هایی از این ۲۱ شرط از قرار زیر است:

\* کلیه تبلیغات و تهییج‌بخش‌های بین‌الملل بایستی خصلتی واقعاً کمونیستی داشته باشد و کلیه ارگان‌ها و نهادهای تشکیلاتی باید توسط کمونیست‌های قابل‌اعتمادی اداره شوند که تعهد خود را به آرمان‌های پرولتاریا اثبات کرده‌اند.

بخش اول شروط به وضوح ماهیت یک سازمان انقلابی منضبط را ترسیم می‌کند. ارگان‌ها و نهادهای یک سازمان بین‌المللی انقلابی نمی‌تواند توسط عده‌ای بیگانه و یا تازه‌وارد به جنبش کارگری سازمان یابد. تنها اعضای با تجربه و منضبط و شناخته‌شده و مورد قبول پیشروی کارگری باید در جایگاه رهبری و سازماندهی یک سازمان انقلابی قرار گیرند.

\* تجربه بارها نشان داده است که اعطای «مقام» به افراد غیرصالح در سطح رهبری یک سازمان انقلابی، بدون در نظر گرفتن قابلیت و اعتبار آن افراد در درون جنبش کارگری، و تنها به منظور امتیازدهی به آنها، سازمان را نهایتاً به بحران می‌کشانند. رهبری یک سازمان انقلابی باید متشکل از انقلابیون باشد که در گفتار و کردار "تعهد خود را به آرمان‌های پرولتاریا اثبات کرده‌اند."

بیرون راندن کلیه افراد رفرمیست و سانتریست از هرگونه مقام مسئولیت در جنبش کارگری و جایگزینی آنها با کمونیست‌های آزمایش‌شده و آزمایش‌پس‌داده. کمینترن بر این اعتقاد بود که مبارزه کمونیست‌ها در تشکل‌های کارگری و نهادهای مختلف برای اشاعه برنامه انقلابی باید همراه با مبارزه برای انزوای «رفرمیست»‌ها و «سانتریست»‌ها در جنبش کارگری باشد.

این سیاست در تقابل کامل با نظریات کسانی است که معتقدند که «کارگران» با هر عقیده و گرایش «انقلابی»‌اند. برخلاف این نظریه، اعتقادات رفرمیستی و سانتریستی در درون جنبش کارگری سنتاً جای داشته و عمده‌ترین خطر در به کجراه

کشاندن جنبش کارگری است. کسانی که خود اعتقاد به بُرش کامل از رفرمیزم و سانتریزم ندارند و مرز بین مشی انقلابی را با سایر انحراف های رفرمیستی و فرصت طلبانه مخدوش می کنند، خود در درون یک سازمان انقلابی جایی نباید داشته باشند.

\* باید در کنار فعالیت «قانونی» (در کشورهایی که امکان آن موجود است) به فعالیت دائمی «غیر قانونی» نیز توجه کرد و دستگاه های حزبی لازم برای سازماندهی آن تشکیل داد.

این بخش از قطعنامه به وضوح در مقابل بحث هایی است که مبارزه کمونیست ها در جامعه را یک دخالت صرفاً تبلیغاتی قلمداد می کنند. در واقع مبارزه کمونیست جدا از مبارزات خود جنبش کارگری نیست. سوسیالیست های انقلابی همراهِ و در کنار پیشروی کارگری باید قرار گیرند. چنانچه در جامعه ای نظیر ایران مبارزات «غیرقانونی» تا حتی سرحد مبارزه مسلحانه پیش روند، مداخله کمونیست ها در این مبارزات نیز ضروری است.

تشکیل بخش نظامی حزب پیشتاز انقلابی برای دفاع از خود و گسترش مبارزات، شبکه های زیرزمینی تبلیغاتی و هسته های عمل مخفی و غیره همه بخش های مهمی از ایجاد یک حزب انقلابی اند. نیروهایی که ساختن حزب را تنها به امور تبلیغاتی، تهییجی و آموزشی کاهش می دهند، تأثیری در جنبش کارگری نخواهند گذاشت. دخالت گری در جنبش کارگری امری یک بُعدی نیست. جنبش کارگری هر حرکت را براساس «تنوری» های از قبل داده شده، انجام نمی دهد. درست برعکس، تنوری چکیده تجارب عملی طبقه کارگر و پیشروی آن است. پیشروی کارگری بنابر ارزیابی وضعیت موجود، شیوه و نحوه ی مشخص و مرتبط مبارزه علیه نظام سرمایه داری را یافته و آن را با وسایل موجود اعمال می کند. نقش یک حزب انقلابی دیکته کردن به پیشروی کارگری نیست که همراهی و مداخله سیاسی در کنار آن است. نیروهایی

که به هر علت خود را از مبارزه زنده طبقه کارگر و پیشروی آن کنار می‌گذارند، قادر به ساختن یک حزب انقلابی نخواهند بود.

\* هرگونه کناره‌گیری از فعالیت مستمر در درون ارتش و خودداری از تبلیغ منظم عقاید کمونیستی در میان سربازان بمثابه خیانت به وظایف انقلابی تلقی خواهد شد. گرچه این بخش بطور مشخص در درون جنبش کارگری ایران طرح نیست، اما کماکان نکته‌ای است که باید به آن توجه اخص شود. بدون پیوستن سربازان و پایه‌های ارتش (یا به قول نلین دهقانان در یونیفرم) به جنبش کارگری، امر تسخیر قدرت با سهولت پیش نخواهد رفت.

\* فعالیت دائمی و سیستماتیک در روستاها برای جلب کارگران روستایی و دهقانان فقیر بمثابه متحدان اصلی پرولتاریا.

در اینجا به «متحدان» اصلی پرولتاریا اشاره شده، که بسیاری از جریانات استالینیستی و سانتریستی به اهمیت آن پی نبرده و نمی‌برند. این گرایش‌ها هنوز به «انقلاب دموکراتیک» و یا تشکیل «جمهوری دموکراتیک» همراه با بخشی از بورژوازی و یا خرده‌بورژوازی اصرار می‌ورزند. در صورتی که نظریه کمینترن در رد این ترها بوده و تأکید بر انقلاب کارگری و «متحدین اصلی» آن «کارگران روستایی» و «دهقانان فقیر» گذاشته شده است.

بنابر این توجه اخص به جلب قشرهای مشخص روستایی (دهقانان کارگر و دهقانان فقیر) در دستور کار کمونیست‌ها برای تدارک انقلاب آتی قرار گرفته است. بخشی از برنامه حزب پیشتاز انقلابی باید به مسائل دهقانان معطوف باشد. حرکت‌های دهقانی در اتحاد با قیام‌های کارگری در شهرها صورت می‌گیرد. نقش یک سازمان انقلابی هماهنگی و همگونی مطالبات کارگران و دهقانان فقیر است.

\* افشای دائمی سوسیالیست های وطن پرست (سوسیال-پاتریوتیزم) و سوسیالیست های صلح دوست (سوسیال-پاسیفیزم) از وظایف اجباری همه ی بخش هاست.

این بخش به وضوح اهمیت مبارزه سیاسی با گرایش های خرده بورژوا که با نام «سوسیالیزم» در جنبش کارگری سر برون می آورند را توضیح می دهد. در صورتی که جریانات استالینیستی و سانتریستی بطور مداوم به دنبال این گرایش های انحرافی روانه می شوند. تجربه قرن گذشته به کرات نشان داده است که «انتلاف» با گرایش های خرده بورژوا و راست (که همه نیز ظاهراً مدافع "سوسیالیزم" اند)، جایز نیست. نمایندگان نظری کنونی این گرایش ها در ایران؛ در نظریات «اصلاح طلبی» و گرایش هایی که قصد آشتی با آنها را دارند (سوسیال دمکرات ها؛ جمهوری خواهان و غیره) دیده می شوند.

\* ضرورت بُرش کامل از رفرمیزم و سانتریزم باید به رسمیت شناخته شود و در کوتاه ترین مدت عملی شود.

اغلب سازمان های سنتی ایرانی، تصور می کنند که می توان در درون یک سازمان انقلابی همراه با رفرمیست ها و سانتریست ها «همزیستی مسالمت آمیز» داشت. یا می توان با آنها به چنین سازمانی دست یافت. ترتیب میز گردها و جلسات با گرایش های بورژوا و رفرمیزم توسط آنها؛ چنین اهدافی را دنبال می کند. در صورتی که تجربه کمینترن نشان داد که تنها با بُرش قاطع از این گرایش ها می توان به ساختن یک حزب انقلابی بین المللی مبادرت کرد.

\* اتخاذ مواضع صریح در باره ی مستعمرات و ملل تحت ستم به ویژه از جانب احزاب کمونیست در کشورهای امپریالیستی، افشای خستگی ناپذیر جنایات بورژوازی

«خودی» در مستعمرات و پشتیبانی از تمام جنبش‌های رهایی‌بخش نه فقط در حرف که در عمل.

این موضع روشن و صریح هنوز به قوت خود باقی است. جریان‌هایی که مسأله ملی را پایان یافته قلمداد می‌کنند، طبیعتاً جایی در درون یک سازمان انقلابی بین‌المللی نخواهند داشت.

\* فعالیت‌پیگیر کمونیستی درون اتحادیه‌های کارگری، شوراهای، تعاونی‌ها و سایر سازمان‌های توده‌ای کارگری و سازماندهی هسته‌های کمونیستی درون آنها برای جلب‌شان به آرمان‌های کمونیستی.

این بخش مشخصاً مربوط به کشورهای است که امکان فعالیت در درون تشکل‌های مستقل کارگری در آنان وجود دارد. در ایران با مبارزه در راه ایجاد رادیکال‌ترین شکل تشکل‌های مستقل کارگری و شرکت در آنها بر محور مطالبات کارگری؛ منطبق با این‌ت‌ز است.

\* مبارزه‌پیگیر علیه بین‌الملل آمستردام و اتحادیه‌های اعتصاب‌شکن وابسته به آن و تلاش مداوم برای جلب کارگران به ضرورت بُرش از آنها.

در این‌بند مجدداً مبارزه علیه رفرمیست‌ها، به ویژه در درون اتحادیه‌های کارگری، تأکید می‌گردد. در اینجا تأکید اصلی بر یکی از مسایل محوری در درون جنبش کارگری، یعنی بُرش از رهبران اتحادیه کارگری‌ای که از در سازش با بورژوازی بر می‌آیند، است.

\* کلیه بخش‌ها باید اصول سازمانی متکی بر ساتنرالیزم دمکراتیک را بپذیرند و این، به ویژه در دوران جنگ‌های شدید داخلی که وجه مشخصه اوضاع فعلی است، اهمیت می‌یابد.



\* تمام تصمیمات کنگره های جهانی و هیئت اجراییه بین الملل کمینترن لازم الاجرا است و سانترا لیزم دمکراتیک در سطح بین المللی باید پذیرفته شود.

تجربه تاریخی نشان داد که مسأله «سانترالیزم دمکراتیک» در درون یک سازمان بین المللی یکی از مسایل «مهم» اما در عین حال، «حساس» جنبش کارگری بوده است. «کمینترن»، به درستی در اینجا تأکید می کند که، همانطور که یک حزب پیشتاز انقلابی در سطح «ملی» باید متکی بر اصل سانترا لیزم دمکراتیک باشد، یک سازمان پیشتاز انقلابی در سطح «بین المللی» نیز باید از چنین اصولی پیروی کند- "به ویژه در دوران جنگ های شدید داخلی".

تأکید اخص بر "جنگ شدید داخلی" در این است که تحت بروز چنین وضعیتی، امکان و فرصت برای تصمیم گیری ها متکی بر بحث های اقلی و درازمدت وجود نداشته و وقایع به سرعت به وقوع می پیوندند. بدیهی است که یک رهبری مرکزی قوی و با تجربه بین الملل، در موقعیت بهتری در جهت اخذ تصمیمات صحیح و معقول قرار می گیرد، تا حزبی که درگیر "جنگ شدید داخلی" است.

اما، تجربه دخالت «کمینترن»، به ویژه پس از «عقب نشینی» مارس ۱۹۲۱ (چه در عرصه اقتصادی، چه سیاسی و چه دیپلماتیک)، نشان داد که اعمال «مرکزیت دمکراتیک» در گستره ی جهانی بدون ایراد نیست. شکست «قیام» مارس ۱۹۲۱ در آلمان که به ابتکار رهبری بین المللی (و در تقابل با مواضع برخی از رهبران حزب کمونیست آلمان، به ویژه «لوی»)، صورت گرفته بود تأثیرات بسیار مخربی در کارکرد این سازمان بین المللی، گذارد. همچنین، دخالت مستقیم در امور حزب کمونیست بریتانیا در شرکت یا عدم شرکت در درون حزب کارگر، و یا پیمان بازرگانی آنگلو-سویت (انگلستان-شوروی) که منجر به محدود کردن تبلیغات ضدامپریالیستی بریتانیا توسط حزب کمونیست بریتانیا شد؛ و یا معاهدات با ایران و ترکیه که حزب های کمونیست این کشورها را در مبارزاتشان علیه دولت های خود تحدید کرد

و غیره، همه نمایانگر نبود یک ساختار تشکیلاتی بین‌المللی صحیح در آن مقطع زمانی بود.

عدم درگیری فعال سایر بخش‌های بین‌الملل در هیئت اجراییه کمینترن، وجود یک مرکز قوی در مسکو، می‌تواند یکی از علل اصلی فراهم آمدن زمینه برای ایرادهای یاد شده، باشند.

*\* فراکسیون‌های پارلمانی احزاب کمونیست (در هر جا که وجود دارند) باید تحت رهبری کامل حزب عمل کنند و نمی‌توانند از آن مستقل باشند.*

گرچه این شرط مربوط به کشورهای است که از «دمکراسی بورژوایی» برخوردارند، اما کماکان شرط پراهمیتی است. زیرا که در اینجا تأکید بر یکپارچگی سیاسی حزب‌های کمونیست در دخالت بیرونی شان شده است. برخلاف سازمان‌های بورژوا و خرده بورژوا، که هر جناح و فراکسیون در درون و بیرون برای خود «سازی» می‌زنند، کمونیست‌ها که به نمایندگی کارگران و زحمتکشان و قشرهای تحت ستم جامعه، بایستی سازمان یافته و متعهد به برنامه حزبشان باشند. دوگانگی و چند دستگی در بیرون می‌تواند از اعتبار یک حزب کمونیست بکاهد. اما این بدان معنی نیست که کمونیست‌ها در همه موارد باید «هم عقیده» باشند. بدیهی است که یک حزب کمونیست با داشتن دمکراسی درونی و رعایت اصل حق‌گرایش، می‌تواند جناح‌های مختلف نظری در درون خود داشته باشد. اما در خارج، نظریات اکثریت حزب باید منعکس شود.

نکته دیگر حائز اهمیت این است که، برخلاف نظریات فرقه‌گرایانه برخی از نیروهای چپ، شرکت کمونیست‌ها در انتخابات پارلمانی و استفاده از مؤسسات، رسانه‌ها و مطبوعات بورژوایی جایز است به شرط آنکه تبلیغات تمام نظریات بدون محدودیت در سطح جامعه، داشته باشند.

\* ضرورت فعالیت دائمی برای تصفیه حزب از عناصر خرده بورژوا، به ویژه در کشورهایایی که حزب از امکان فعالیت قانونی برخوردار است. زیرا که در این کشورها خطر نفوذ خرده بورژوازی به مراتب بیشتر است.

در اینجا کمینترن به یکی از خطرات عمده در راه ساختن حزب انقلابی اشاره می کند: "نفوذ خرده بورژوازی". در جامعه سرمایه داری، طبقه کارگر برای مقابله با نفوذ عقاید بورژوازی، و تدارک کسب قدرت سیاسی، نیاز به حزب «خود» دارد. زیرا که در جامعه بورژوایی، عقاید و نظرات بورژوازی بر «کل» جامعه حاکم می گردد (توسط ابزار تبلیغاتی، رادیو، تلویزیون، مطبوعات مدارس، مؤسسات مذهبی و غیره). در این میان لایه های میانی، خرده بورژوازی، تحت فشارهای اقتصادی، «رادیکالیزه» شده و به علت عدم وجود حزب خود، روی به تنها تشکیلات ضد سرمایه داری، حزب پیشتاز انقلابی، می آورد. اما خرده بورژوازی برای دفاع از منافع تاریخی طبقه کارگر به درون حزب نمی آید که برای حفظ منافع کوتاه مدت خود وارد یک تشکیلات انقلابی می شود. تمایل به کسب جاه و مقام یکی از خصوصیت بارز خرده بورژوازی در درون حزب انقلابی است. این افراد به محض مشاهده ناهنجاریها و یا عدم کسب «مقام» های مورد علاقه، به کل حزب پشت کرده و نه تنها فعالیت سیاسی را رها کرده که به تخریب آگاهانه آن مبادرت می کنند.

خطر این عناصر به خصوص در جامعه ای که از دمکراسی بورژوایی برخوردار است، جدی تر و عمده تر می شود. از اینرو کمینترن، به درستی، حزب های خود را برای مقابله و مبارزه در "تصفیه" این عناصر فرا می خواند.

\* حزب های کمونیست باید در مقابل حملات ضدانقلاب داخلی یا جهانی به جمهوری های شوروی کمک برسانند.

از آنجایی که کمینترن اعتقاد داشت که موجودیت شوروی به یک منشاء دائمی ضعف برای بورژوازی و یک عامل قدرت برای انقلاب جهانی تبدیل شده است، سایر

حزب‌های کمونیست می‌بایستی در مقابل ضدانقلاب داخلی یا جهانی از شوروی دفاع کرده و به آن کمک رسانند.

\* کلیه احزاب باید یک برنامه‌ی جدید کمونیستی تدوین کنند و این برنامه را به تصویب کمیترین برسانند.

\* تمام احزاب عضو بین‌الملل سوم باید نام خود را حزب کمونیست بگذارند.  
\* کلیه بخش‌ها باید برای تصویب این ۲۱ شرط کنگره فوق‌العاده را تشکیل دهند.  
\* حداقل دو سوم از رهبری هر بخش باید از رفقای تشکیل شده باشد که حتی قبل از تصویب این شروط به ضرورت پیوستن به کمیترین اعتقاد داشته‌اند.  
\* هر عضو که این ۲۱ شرط را رد کند، باید اخراج شود.

### علل عقب‌گردهای انترناسیونال سوم

واپسین حرکت‌های انقلاب آلمان در مارس و آوریل ۱۹۱۹، به شکست انجامید. رهبران تاریخی کمونیسم آلمان در برلین به قتل رسیدند و در اوایل ماه مه جمهوری شورایی «باوریا» از هم پاشید.

جمهوری شورایی مجارستان نیز به علت افتراق‌های درونی در اوت ۱۹۱۹ توسط ارتش رومانی تار و مار شد.

علل از هم پاشی حزب کمونیست آلمان این بود که رهبری حزب در مقابل تهاجم ضدانقلاب بورژوایی (کودتای «کپ» و «لوتویتز»)، به موضع امتناع روی آورد. فراخوان کارگران آلمان برای شرکت در یک اعتصاب عمومی می‌توانست تناسب قوای را به نفع کمونیست‌ها تغییر دهد. روشی که بلشویک‌ها در اوت ۱۹۱۷ در مقابل کودتای «کرنیلوف» اتخاذ کردند.

جناح چپ حزب کمونیست آلمان (ک.ا.د.پ.) انشعاب کرده و در سال ۱۹۲۰ حزب ک.ا.پ.د. را بنیان گذاشتند. کلیه این بحران‌ها منجر به این شد که کارگران آلمان

(اعضای حزب کمونیست و حتی طرفداران بین الملل دوم) از رهبری خود دل کنده و توجه خود را به رهبری انقلاب اکتبر در شوروی معطوف دارند. این روند در سایر کشورها نیز انجام پذیرفت. در بهار ۱۹۱۹ «حزب سوسیالیست ایتالیا» به کمینترن پیوست. به دنبال آن، «حزب مستقل کارگر بریتانیا»، «حزب سوسیالیست فرانسه» و غیره بین الملل دوم را طرد کرده و خواهان پیوستن به بین الملل سوم شدند. بنابراین رهبری کمینترن (که همان رهبری حزب بلشویک بود) در سه سطح رهبری خود را تثبیت کرد: سیاسی، سازماندهی و نظامی. در سطح سیاسی، انقلاب پیروزمند ۱۹۱۷ روسیه الگوی سایر انقلابیون گشت و اتوریته حزب بلشویک تقویت شد. در سطح سازماندهی، حزب بلشویک یگانه حزبی بود که قدرت سازماندهی یک بین الملل انقلابی را داشت. در سطح نظامی، با توجه به شکست دادن ارتش «سفید» در زمستان ۱۹۱۹ و پاکسازی کلیه ضدانقلابیون از روسیه، قدرت حزب بلشویک تقویت گشت. در اوت ۱۹۲۰، تحت چنین وضعیتی، کنگره دوم کمینترن تشکیل گشت. بر خلاف نخستین کنگره که مسایل عمومی و شوراها مورد بررسی قرار گرفتند، در این کنگره مسأله ی ساختن یک حزب قوی بین المللی مورد توجه قرار گرفت.

### نقش حزب کمونیست شوروی

عقب گردهای حزب های کمونیست در اروپا، بار دیگر نقش محوری حزب بین المللی را در دستور روز قرار داد. بلشویک متکی بر تجارب کارگران پیشرو در سطح جهانی و به ویژه انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، تأکید اولیه را بر سازماندهی شورایی نهاده بودند. برای نمونه در جزوه «دولت و انقلاب» لنین، تأکید بر سازماندهی شوراها بود و نه «حزب». اما شکست های حزب های اروپایی اثبات کرد که وجود

یک حزب بین‌المللی انقلابی متشکل از پیشروی کارگری (و نه کل طبقه‌ی کارگر) ضروری است.

لنین در دفاع از ضرورت وجود اتحادیه‌های کارگری در شوروی در مقابل نظریات تروتسکی اشاره کرد که:

"در انتقال به سوسیالیزم، «دیکتاتوری پرولتاریا» اجتناب‌ناپذیر است. اما، آن دیکتاتوری توسط سازمانی که کل کارگران صنعتی را در بر داشته باشد قابل اجرا نمی‌تواند باشد. چرا؟ ... آنچه اتفاق می‌افتد اینست که حزب پیشروی کارگری را به خود جلب کرده و آن پیشرو دیکتاتوری پرولتاریا را اجرا می‌کند. اما، دیکتاتوری پرولتاریا نمی‌تواند توسط سازمانی که کل طبقه را در بر دارد، عملی گردد، زیرا که در تمام کشورهای سرمایه‌داری (نه تنها در کشورهای عقب‌افتاده مانند روسیه)، پرولتاریا در کل هنوز به شدت متفرق، مرعوب و بخشاً فاسد شده است (توسط امپریالیزم در برخی از کشورها)، در نتیجه سازمانی که کل پرولتاریا را در بر گیرد قادر به اعمال مستقیم دیکتاتوری پرولتاریا نخواهد بود. تنها با دیکتاتوری پرولتاریا که توسط پیشرویی که انرژی انقلابی طبقه را به خود جذب کرده است، این امر عملی است (لنین، اتحادیه‌های کارگری، وضعیت کنونی و اشتباهات تروتسکی، جلد ۳۲، ص ۲۰، مجموعه آثار به زبان انگلیسی).

بر اساس همین استدلال و تزه‌های کنگره دوم کمینترن، کمینترن به «حزب جهانی» کمونیست‌ها و کارگران پیشرو به رهبری حزب بلشویک و در مسکو، مبدل گشت. به سخن دیگر یک حزب بین‌المللی متکی بر اصول «سانترالیزم دمکراتیک» بلشویکی در مرکز انقلاب جهانی (شوروی) تشکیل یافت. چنین تشکیلاتی که در تئوری اصولی و صحیح بود در عمل قادر به انجام وظایف تاریخی خود نشد. زیرا که تدارک لازم و کافی برای تربیت کادرهای ورزیده از بخش‌های مختلف در «مرکز» انجام نگرفت. بین‌الملل سوم عمدتاً تبدیل به یک حزب بلشویک «بزرگ» گشت. در صورتی که ایده ساختن یک بین‌المللی انقلابی گسترش یک حزب و در مرکز قرار

دادن آن حزب (هر چند مقتدر) نمی توانست باشد. تجربه بین الملل دوم اثبات کرده بود که چگونه یک حزب مقتدر (حزب سوسیال دمکرات آلمان) بین الملل دوم را به کجراه می برد.

نتیجه «مرکزیت» این بود که برای نمونه، تصمیم هیئت نمایندگی کمونیست های بریتانیا مبنی بر پیوستن آنها به «حزب کارگر» توسط «مرکزیت» کمترین مردود اعلام شد و بر خلاف میل بخش بریتانیا، آنها مجبور به اجرای تصمیمات رهبری کمینترن شدند. در سایر کشورها و به ویژه آلمان نیز چنین سناریوهایی به وقوع پیوست.

در بحث پیرامون رابطه «حزب» و اتحادیه های کارگری نیز نظر بلشویک های (به ویژه لنین) نهایتاً به عنوان موضع کمینترن پذیرفته شد. دو موضع اصلی در این مورد وجود داشت. بلشویک ها متکی به تجربه روسیه بر این اعتقاد استوار بودند که اتحادیه کارگری را نباید نادیده گرفته و از آنها به عنوان نهادی که کارگران را متشکل می کند، بایستی استفاده شود و کمونیست ها بایستی در آنها شرکت فعال داشته باشند (چنین استدلالی نیز در مورد شرکت در انتخابات پارلمانی ارائه داده شد). در مقابل این موضع، حزب کمونیست آلمان (جناح چپ) معتقد بود که بنابر تجربه شان در آلمان، اتحادیه های کارگری را باید دور زد، زیرا که آنها عمیقاً رفرمیست اند. موضع سومی نیز توسط جناح «بوردیگا» (نمایندگان جناح امتناع حزب سوسیالیست ایتالیا که در کنگره دوم کمینترن شرکت داشت)، وجود داشته که در انطباق با موضع حزب کمونیست آلمان بود.

در واقع کنگره دوم کمینترن در مورد آنچه مربوط به موضع گیری در باره ی دخالت در پارلمان و روش برخورد به اتحادیه کارگری بود، کنگره ئی بود منطبق با مواضع حزب بلشویک (جزوه معروف لنین: بیماری کودکی، «چپ روی» کمونیزم، در مورد این بحث ها نگاشته شد).

اما از سوی دیگر، به علت جذابیت و محبوبیت، کمینترن سازمان‌ها و حزب‌های متعددی در سراسر جهان خواهان پیوستن شدند. در میان آن سازمان‌ها، جریان‌های سانتزیستی و غیر کمونیستی نیز مشاهده می‌شدند. کنگره دوم کمینترن با طرح شعار «مرگ بر سانتزیست‌ها»!، ۲۱ شرط عضویت را طرح کرده و درهای کمینترن را عملاً بر روی این قبیل‌گرایش‌ها بست. این روش از کار منجر به تقویت تشکیلاتی و سیاسی بین‌الملل‌گشت.

### دوره عقب‌نشینی جنبش کارگری

از اواسط ۱۹۲۰، بورژوازی در کشورهای اروپایی ضد حمله علیه اوج‌گیری جنبش کارگری را آغاز کرد. سپتامبر ۱۹۲۰ جنبش کارگری در ایتالیا به شکست انجامید. حمله ارتش سرخ شوروی در لهستان کاملاً شکست خورد. گرچه در روسیه «ارتش سفید» و ضد انقلابیون سرکوب شده بودند، اما مترادف با آن، پیشروی کارگری و بهترین عناصر کمونیست نیز از بین رفتند. بورکراسی در حزب کمونیست پایه‌های عینی‌گرفت و تکنوکرات‌ها و بوروکرات‌های دوره تزار به درون حزب کمونیست راه یافتند. در نتیجه، اعتراض‌های کارگری و دهقانی علیه دولت نیز به درجات مختلف شکل گرفتند.

در مقابل این وضعیت، بلشویک‌ها سیاست عقب‌نشینی را پیش گرفتند (سیاست نوین اقتصادی-نپ). برای حراست از دستاوردهای انقلاب اکتبر این عقب‌نشینی و سازش با دهقانان ضروری ارزیابی شد. در واقع کنگره دهم حزب کمونیست روسیه، مارس ۱۹۲۱، یک کنگره عقب‌نشینی محسوب شد.

انعکاس این سیاست، در صحنه بین‌المللی نیز مشاهده شد. برقراری رابطه اقتصادی و مراوده بازرگانی با دولت‌های سرمایه‌داری (تحت کنترل دولت کارگری شوروی) جایز شمرده شد. امضاء قراردادها با دولت ایران و افغانستان، فوریه ۱۹۲۱، و با دولت ترکیه، ماه مارس همان سال، همراه با اعطا امتیازاتی به این



دولت‌ها بود. برای نمونه در همان دوره دولت ترکیه ۱۶ تن از رهبران کمونیست‌ها را اعدام کرده بود! مهمترین قراردادها با دولت بریتانیا بود که در آن ذکر شده بود که حکومت روسیه بایستی از تبلیغاتی که منافع امپراطوری بریتانیا را به مخاطره اندازد، دست بردارد.

در این دوره حفظ موقعیت شوروی برای گسترش انقلاب جهانی در الویت قرار گرفت. کمینترن برای خنثی‌سازی این تغییر در تناسب قوا به نظریات ماوراء چپی کشیده شد. برای نمونه در فوریه ۱۹۲۱ «زینوویف» یکی از رهبران کمینترن (و حزب بلشویک) چشم‌انداز تهاجم بین‌المللی علیه سرمایه‌داری را ترسیم کرد. بر این اساس، پیشنهاد «قیام مسلحانه» در آلمان در مارس همان سال طرح گشت. برخی از رهبران حزب کمونیست آلمان بر کنار گشتند و قیام زودرسی علیه دولت آلمان را سازمان دادند که با شکست و کشته شدن هزارها تن از مبارزان کمونیست منجر گشت. گرچه مسبب اصلی چنین اقدامی متوجه حزب کمونیست آلمان بود، اما نقش رهبری کمینترن نیز در این میان تعیین‌کننده بود.

البته کنگره سوم کمینترن، ژوئن ۱۹۲۱، اقدام حزب کمونیست زودرس و نادرست ارزیابی شد. یکی از رهبران حزب کمونیست آلمان (لوری) که در آن زمان به علت مخالفت‌اش با طرح تهاجمی حزب اخراج شده بود، اعاده حیثیت شد، و کمینترن اعلام کرد که موضع وی صحیح بوده است.

کنگره سوم، کنگره «عقب‌نشینی» بود. در این کنگره دو هدف کمینترن می‌بایستی همراه با یکدیگر دنبال می‌گشت: از یک سو، حفظ دستاوردهای جنبش کارگری (به ویژه انقلاب اکتبر)؛ و از سوی دیگر، ایجاد اتحاد با پایه‌های وسیع از کارگران که هنوز تحت نفوذ رهبران رفرمیست قرار داشتند. از اینرو محترم شمردن روابط دیپلماتیک با امپریالیزم (مانند قرارداد شوروی با بریتانیا) و ایجاد «جبهه واحد کارگری» برای جلب توده‌های ناراضی جنبش کارگری. البته مخالفت‌هایی در مورد سیاست خارجی شوروی و کمینترن توسط برخی از رهبران بین‌الملل (مانند روی

نماینده هندوستان) ارائه داده شد، اما تأثیر چندانی نگذاشت. در واقع همانطور که ترس آن می‌رفت، سیاست‌های کمینترن مترادف با سیاست خارجی شوروی طرح ریزی می‌شدند.

کنگره چهارم کمینترن، دسامبر ۱۹۲۲ نیز در ادامه کنگره سوم، تثبیت و حفظ موقعیت موجود در مقابل تهاجم سرمایه‌داری، مورد بحث قرار گرفت. این کنگره سه ماه پس از کودتای فاشیستی موسولونی در ایتالیا بوقوع پیوست. در این کنگره بیش از کنگره سوم، مسأله دفاع از شوروی مورد تأکید قرار گرفت. تداوم حیات شوروی برای حفظ بقای کمینترن و جنبش کارگری در سطح جهانی ضروری تشخیص داده شد.

پس از شکست آرزوی موفقیت برای انقلاب آلمان در اکتبر ۱۹۲۳، کمینترن استقرار طولانی سرمایه‌داری در سطح جهانی را مورد پذیرش قرار داد. پس از مرگ لنین، اختلاف‌های درونی حزب کمونیست شوروی در مورد بسیاری مسایل به کمینترن کشانده شد. اپوزیسیون چپ حزب کمونیست شوروی (تروتسکیست‌ها) بحث‌هایی پیرامون تز «سوسیالیزم در یک کشور»، کمیته وحدت اتحادیه کارگری روس-بریتانیایی، استراتژی و تاکتیک در انقلاب ۲۷-۱۹۲۵ چین دامن زدند. تروتسکی در سال ۱۹۲۷ از کمیته اجرایی کمینترن به علت مخالفتش با سیاست‌های رهبری کمینترن، توسط استالین و طرفداران اش، اخراج شد.

کنگره ششم کمینترن در سال ۱۹۲۸ سیاست «چپ روی» معروف به «دوره‌ی سوم» را اعمال کرد. طبق این سیاست سوسیال‌دمکراسی در اروپا به عنوان «سوسیالیزم فاشیزم» شناخته شده و هر نوع همکاری و اتحاد عمل با آن محکوم گشت. این سیاست منجر به تقویت فاشیزم در آلمان گشت.

رهبران کمینترن پس از این سیاست فاجعه آمیز، یک چرخش به راست کرده و در سال ۱۹۳۳ وحدت با حزب‌های سوسیالیست را به کمونیست‌ها توصیه کرد.

کنگره هفتم، و آخرین کنگره کمینترن در سال ۱۹۳۵ تشکیل شد. در این کنگره «دیمتریوف» سیاست «جبهه خلق» را معرفی کرد. طبق این سیاست «راست روانه»، ائتلاف طبقاتی بین بورژوازی و کارگران در مقابل فاشیزم جایز شمرده شد. این سیاست منجر به شکست انقلاب در اسپانیا و فرانسه شد و طبقه کارگر را در مقابل بورژوازی خلع سلاح کرد.

قرارداد شوروی- آلمان، ۱۹۳۹، مبنی بر عدم تهاجم علیه یکدیگر، منجر به سیاست امتناع از موضع گیری علیه فاشیزم شد. سران شوروی از سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۱ جنگ بین امپریالیست ها و فاشیست ها را یک جنگ «غیر عادلانه» ارزیابی کرد! تنها پس از حمله نظامی فاشیزم به شوروی، ژوئن ۱۹۴۱، شوروی مخالف فاشیزم شد و وارد ائتلاف با نیروهای متفقین علیه تهاجم نازیسم گشت.

کمینترن در سال ۱۹۴۳، به عنوان هدیه نی به سران کشورهای امپریالیستی، رسماً منحل گشت.

## بخش ۴

### زمینه‌ی عینی شکل‌گیری بین‌الملل چهارم

بین‌الملل چهارم در سال ۱۹۳۸، پنج سال پس از به قدرت رسیدن فاشیسم در آلمان و ورشکستگی و ناتوانی سیاسی بین‌الملل سوم و حزب‌های کمونیست وابسته به آن، بنیاد گذاشته شد.

بر خلاف دوره تشکیل بین‌الملل سوم که مترادف با اوج‌گیری مبارزات طبقاتی در سطح جهانی بوده، زمان تشکیل بین‌الملل چهارم منطبق با افول مبارزات جهانی طبقه کارگر بود. شکست پرولتاریای جهانی، پیروزی ارتجاع فاشیستی و ترور و جنایت‌های استالینی علیه مخالفان سیاسی و غیره نمایانگر وضعیت سیاسی آن دوره بود. در فرانسه سیاست راست روانه «جبهه خلق» بین‌الملل سوم (دوره استالین) با روی کار آمدن حکومت ارتجاعی «دالادیر» در آوریل ۱۹۳۸، پایان می‌پذیرفت. این حکومت در صدد سرکوب خشن جنبش کارگری و بازپس گرفتن دستاوردهای ۱۹۳۶ کارگران فرانسه بود. در اسپانیا با به قدرت رسیدن فرانکو شکست کارگران اسپانیایی به دست رهبران «جبهه خلق» تضمین می‌گردید. در شوروی سیاست‌های ارتجاعی استالین با «محاکات مسکو» که منجر به اعدام بوخارین و ۱۸ تن از همراهان وی که همه از رهبران انقلاب اکتبر بودند، ادامه می‌یافت. صدای جنگ امپریالیستی دوم به گوش می‌رسید. در آلمان کودتای هیتلر و اشغال اطریش و سپس چکسلواکی، زمینه را هر چه بیشتر برای وقوع جنگ جهانی آماده می‌کرد. در خاور دور، ژاپن در حال جنگ با چین بود. به سخن دیگر در سراسر جهان رقابت‌های تسلیحاتی و جو جنگ افروزی بوجود آمده بود.

استالین که وضعیت بحرانی هراسان شده بود، تبلیغ «جبهه دمکراتیک صلح» با همکاری امپریالیست های «دمکراتیک»! نظیر آمریکا، فرانسه و انگلستان را سر داده بود.

در این موقعیت ویژه، تنها عده معدودی سوسیالیست انقلابی (تروتسکیست) در شوروی که از تیغ استالین جان به سلامت برده بودند و همچنین برخی گروه های انقلابی در کشورهای امپریالیستی و «جهان سوم» بر برنامه مارکسیزم انقلابی استوار بودند. این عده جنگ جهانی امپریالیستی بین «فاشیزم» و «دمکراسی» را محکوم کرده و اعلام یک جبهه طبقاتی از کارگران جهان برای مبارزه با گسترش فاشیزم و همچنین مقاومت علیه جنگ، کردند.

تروتسکی در سپتامبر ۱۹۳۸ نوشت که:

"ما باید امپریالیزم را زیر هر ماسکی که دارد، سرنگون کنیم. تنها انقلاب پرولتری قادر به انجام چنین عملی است. برای آماده سازی خود برای این هدف، پرولتاریا و مردم تحت ستم بایستی جبهه نی علیه بورژوا امپریالیست ها بر محور یک ارتش انترناسیونالیستی از داوطلبان گرد آیند. این وظیفه اعظیم تنها می تواند از طریق بین الملل چهارم صورت پذیرد."

بدین علت گرایش انترناسیونالیستی تروتسکیستی که در سال ۱۹۳۶ با نام «جنبش برای تشکیل بین الملل چهارم» شکل گرفته بود، مورد حمله ی چند جانبه از سوی «فاشیست» ها، «دمکراتیک» ها، «وطن پرستان» و «استالنیست» ها قرار گرفت. در آلمان بسیاری از تروتسکیست ها دستگیر و در اردوگاهها و زندان های فاشیست ها محبوس گشتند. در یونان بسیاری تروتسکیست ها به همین سرنوشت محکوم شدند. در شوروی نیز بسیاری از تروتسکیست ها اعدام و یا دستگیر شدند.

در کشورهای اروپایی تعداد بسیاری از رهبران تروتسکیست و حتی خویشاوندان نزدیک تروتسکی ربوده و یا ناپدید شدند. در مکزیک بارها توسط پلیس مخفی شوروی به جان تروتسکی سوء قصد شد. در اسپانیا نیز تروتسکیست ها و فعالان

«پوم»، توسط حکومت «جبهه خلق» دستگیر و سر به نیست شدند. و اتهام زنی‌های علیه تروتسکیزم توسط استالینیست‌ها رونق گرفت تا مارکسیزم انقلابی را بی اعتبار جلوه دهند.

### برگزاری نخستین کنفرانس

در چنین جو نامساعدی و اختناق آمیزی، در ۳ سپتامبر ۱۹۳۸، کنفرانس بنیادگذار بین‌الملل چهارم در نزدیکی پاریس، برگزار شد. این کنفرانس یک روز به درازا کشید و با ۳۰ نماینده از ۱۰ کشور (آمریکا، شوروی، بریتانیا، آلمان، فرانسه، ایتالیا، لهستان، بلژیک، هلند، یونان) و چند بخش دیگر، تشکیل یافت. در این کنفرانس شرکت‌کنندگان با در نظر گرفتن وضعیت نامساعد جهانی، اعتقاد راسخ خود را به آتیه انقلاب پرولتری اعلام کردند.

### علل تشکیل بین‌الملل چهارم

گرچه بین‌الملل چهارم در سال ۱۹۳۸ بنیاد گذاشته شد، اما بحث پیرامون تشکیل آن از سال ۱۹۳۳ آغاز شده بود. در درون جنبش تروتسکیستی عده‌ئی تشکیل بین‌الملل را زودرس ارزیابی می‌کردند. خود تروتسکی از ۱۹۳۳ در متقاعد کردن مُرددان و در مخالفت با گرایش‌های سانتریست جنبش، مبارزه شدیدی انجام داد. نظریه مخالفان اینگونه خلاصه می‌شد که:

"گرایش مارکسیزم انقلابی هنوز در انزوا بسر برده و پایه توده‌ئی نیافته است. توده‌ها هنوز در مورد ماهیت خیانت آمیز رهبری سنتی جنبش کارگری و به ویژه استالینیزم، به درک و آگاهی کافی دست نیافته‌اند. در نتیجه بهتر است صبر کرد تا وضعیت مناسب‌تری برای تشکیل بین‌الملل فراهم آید و به طور مصنوعی آنرا ایجاد نکرد."

اما تروتسکی و کنفرانس نخست بین‌الملل بدین ترتیب تشکیل آنرا توجیه کرد:

"نبود پایه توده نی برای تشکیل بین الملل از اهمیت اساسی برخوردار نیست. مسأله این است که از یکسو، به علت ورشکستگی رهبری سنتی و شکست های پرولتاریا در آلمان ۱۹۳۳، فرانسه و اسپانیا ۱۹۳۶ و ۱۹۳۸؛ و از سوی دیگر به علت حفظ برنامه انقلابی و وجود عینی گرایش بین المللی متکی به آن برنامه؛ وضعیت عینی برای تشکیل یک بین الملل انقلابی فراهم است."<sup>۱</sup>

بدین ترتیب بین الملل چهارم به مثابه تنها رهبری بین المللی در مقابل رهبری سنتی، در دوره پیشا جنگ دوم جهانی، ظاهر گشت. بین الملل چهارم در عرضه ی برنامه، عقاید، و کادرایش بازتاب کننده نیاز آندوره ی جنبش کارگری بود. انزوا از توده برای حزب های کارگری انقلابی، به ویژه در دوره افول مبارزات و یا شکست های پی در پی جنبش کارگری توسط رهبران شان، امری است طبیعی. ایجاد بین الملل از این لحاظ حائز اهمیت بود که به یک برنامه انقلابی مسلح بوده و از حداقل نفوذ در پیشروی کارگری برخوردار بود. این دو خصوصیات را بنیان گذاران بین الملل چهارم بدست آورده بودند.<sup>۲</sup>

### از کنفرانس مؤسس تا جنگ دوم جهانی

وضعیت جهانی پس از تأسیس بین الملل چهارم رو به وخامت رفت. سیاست های «جبهه دمکراتیک برای صلح» توسط جبهه های «خلق» (انستلاف طبقاتی با بورژوازی «دمکرات») ارائه داده شده توسط رهبری استالینیستی در مسکو، منجر به شکست های بیشتر پرولتاریا در سطح بین المللی گشت.

بین الملل چهارم در مقابل سیاست های فاجعه آمیز «جبهه خلق» موضع رسمی اعلام کرده و به پرولتاریای جهان، و به ویژه فرانسه، در مورد سیاست های فرصت طلبانه مسکو اخطار داد. یکی از نتایج مخرب این سیاست در فرانسه به قدرت

<sup>۱</sup> - رجوع شود به «برنامه انتقالی» نون تروتسکی، و «کارگر سوسیالیست» شماره ۳۰

رسیدن حکومت «دالادیر» توسط آراء حزب کمونیست و سوسیالیست، بود. حکومت راست‌گرای فرانسه نه تنها «جبهه خلق» به‌گور سپرد که مردم فرانسه را برای جنگ آماده کرد. کارگران فرانسه، با وجود خیانت رهبری شان «ژوهو» و «تورز» در نوامبر ۱۹۳۸ تظاهراتی ۲ میلیون نفری را علیه دولت فرانسه سازمان داد. اما متأسفانه این اعتراض توده‌نی رهبری استالینستی و رفرمیستی را به مبارزه علیه حکومت «دالادیر» و تشکیل یک حکومت کارگری، متقاعد نکرد.

در ۱۴ دسامبر ۱۹۳۸ تروتسکی در مقاله‌ی تحت عنوان «زمان تعیین‌کننده در فرانسه فرا می‌رسد»، کارگران را به «عمل» انقلابی فراخواند و سیاست‌های رهبران رفرمیست را افشا کرد.

هم‌زمان با واقعه فرانسه، در اسپانیا نیز عمر «جبهه خلق» به پایان می‌رسید. با پیشروی «فرانکو»، حکومت جبهه خلقی «نگرین»، به جای مقاومت و بسیج مردم عقب‌نشینی می‌کرد. استالینیست‌ها که تا دقایق پیش از سقوط «بارسلون» به سرکوب، دستگیری و زندان کردن تروتسکیست‌ها طرفداران «پوم» ادامه می‌دادند، تقصیر شکست قریب‌الوقوع را بر شانه «متحدان» دمکرات و سوسیالیست خود انداختند!

تروتسکی در فوریه ۱۹۳۹ کارنامه تراژدی اسپانیا را ارائه داد و نشان داد که چگونه «جبهه خلق» به کارگران و زحمتکشان اسپانیا خیانت کرد. سیاست عمده‌ی بین‌الملل چهارم در آن زمان مبارزه در راستای افشا جنگ قریب‌الوقوع بود. متکی بر بیانیه‌ی کنفرانس مؤسس بین‌الملل چهارم، کلیه بخش‌ها این ایده را تبلیغ می‌کردند که تفاوتی میان امپریالیزم «دمکراتیک» و امپریالیزم «فاشیست» وجود ندارد، هر دوی آنها در حال تدارک جنگ اند، مسأله اصلی بسیج توده‌های کارگران و زحمتکشان اروپا علیه کل نظام امپریالیستی است. تنها عمل انقلابی پرولتاریا است که قادر به متوقف کردن فاشیسم و جنگ امپریالیست است.



پیش بینی های بین الملل چهارم صحت خود را در عمل اثبات کرد. بورژوازی «دمکراتیک» و بورژوازی «فاشیست» معاهده معروف به «قرارداد مونیخ» را امضا کردند.

تروتسکی در سال ۱۹۳۸ پیمانی بین هیتلر و استالین را پیش بینی کرد. یک سال پس از آن، استالین پیمان «عدم تجاوز» بین دو کشور آلمان- شوروی را با هیتلر به امضاء رساند. استالین که تا چند ماه پیش از این معاهده خواهان سیاست ایجاد «جبهه خلق» با امپریالیست «دمکرات» علیه امپریالیزم «فاشیزم» بود، اکنون با یک چرخش ۱۸۰ درجه‌ای فرصت طلبانه و تغییر در سیاست «جبهه خلق» و تعویض «دمتروف»، تنورسین این سیاست، و جایگزینی وی با «منیلسکی»، به ناگهان «خصوصیات مثبتی» در فاشیزم یافت و در ۲۱ اوت ۱۹۳۹ پیمان هیتلر و استالین اعلام گردید. استالین با این «تاکتیک» می خواست که جنگ قریب الوقوع را به تعویق اندازد، اما این چرخش به راست، پرولتاریا جهان را کاملاً متعجب و دلسرد کرد. نه تنها جنگ به تعویق نیفتاد که بر عکس، تاکتیک هیتلر مبنی بر انشعاب جبهه ضد فاشیستی، موفق شد و در ۵ سپتامبر ۱۹۳۹ جنگ جهانی دوم اعلام گشت.

## بین الملل چهارم در دوره جنگ دوم جهانی

از زمان به قدرت رسیدن هیتلر در آلمان، تروتسکی در مقالات متعددی امکان وقوع جنگ دوم جهانی را به پرولتاریای جهان هشدار داد. در این مقالات تروتسکی تنها راه جلوگیری از جنگ را مبارزه علیه هر دو نظام سرمایه داری در کشورهای «دمکراتیک» و «فاشیست»، ارزیابی می کرد.

در ژوئن ۱۹۳۴، سندی تحت عنوان «جنگ و بین الملل چهارم» نگاشته شد. در این سند، مواضع اساسی جنبش تروتسکیستی علیه جنگ بیان شده بود. تشابه جنگ اول جهانی که قصد تقسیم جهان را میان دولت های سرمایه داری داشته، طرح گشته

و سیاست «شکست طلبی» انقلابی که نئین در مورد جنگ اول جهانی اتخاذ کرده بود، نیز درج گردید. از نقطه نظر تروتسکی، پرولتاریا کشورهای اروپایی می‌بایستی علیه بورژوازی کشورهای خود به جنگ انقلابی بپردازند و خواهان شکست آنان شوند.

در ۹ اوت ۱۹۳۷ تروتسکی مقاله‌ی تحت عنوان «پیش از جنگ جهانی نوین» نگاشت که در آن پیش‌بینی کرد که به احتمال یقین جنگ دوم جهانی طی یک یا دو سال آتی آغاز خواهد شد. در مورد شوروی، با وجود اشتباهات فاحش و جنایت مرتکب شده توسط رژیم آن، تروتسکی چنین پیش‌بینی کرد:

"تمام علایم به ما نشان می‌دهند که چنانچه کل بشریت به بربریت کشانده نشود، پایه اجتماعی رژیم اتحاد جماهیر شوروی، در مقابل جنگ نه تنها مقاومت خواهد کرد که تقویت نیز خواهد گشت."

آخرین موضع‌گیری بین‌الملل چهارم در مورد جنگ، در کنفرانس اضطراری ۱۹ و ۲۰ مه ۱۹۴۰ در آمریکا، اتخاذ گردید. در بیانیه این کنفرانس که به نمایندگی بخش‌های آمریکا، مکزیک، کانادا، آلمان، بلژیک، کوبا، آرژانتین، شیلی صورت پذیرفت، موضع اساسی بین‌الملل در مورد جنگ بار دیگر مورد تأیید قرار گرفت.

باید تذکر داد که در این زمان، هیتلر حمله همه‌جانبه خود را علیه کشورهای اروپایی آغاز کرده بود. پس از اشغال لهستان در سپتامبر ۱۹۳۹، در ماه مه ۱۹۴۰ فرانسه نیز توسط ارتش هیتلر اشغال گشت.

در این دوره روابط هیتلر و استالین هنوز حسنه بود. «بین‌الملل سوم» در نوامبر ۱۹۳۹ مقاله‌ی به امضا «دیمتریف» نگاشت که در آن به روابط دوستانه بین دو دولت صحنه گذاشت. حتی در دسامبر ۱۹۳۹ هیتلر پیام تبریکی برای تولد استالین ارسال کرد که در پاسخ استالین اعلام کرد که:

"روابط دوستانه بین مردم آلمان و اتحاد جماهیر شوروی با خون به هم پیوند خورده‌اند(!) و تمام شرایط برای ادامه این روابط آماده است."

در چنین وضعیتی بیانیه کنفرانس اضطراری بین الملل چهارم بر موضع پیشین خود پافشاری کرد. در آن زمان نیروهای چپ، گرایش به حمایت از کشورهای «دمکراتیک» علیه فاشیسم را در سر می پروراندند و استالین نیز در جبهه هیتلر قرار گرفته بود.

با وجود روابط حسنه دو دولت آلمان و اتحاد جماهیر شوروی در آن زمان، بیانیه بین الملل چهارم، همچنین درگیری اجتناب ناپذیر شوروی در جنگ را پیش بینی کرد. بیانیه متذکر شد که در صورت بروز جنگ، بین الملل می بایستی از شوروی در مقابل امپریالیزم حمایت کند. البته بیانیه هیچ توهمی نسبت به عملکرد جنایت آمیز رهبری دولت شوروی در لهستان و فنلاند و سرکوب مخالفان درونی، نداشت. بیانیه ذکر کرد که حمایت از شوروی به مفهوم دفاع از سیاست های رهبری آن نیست بلکه به مفهوم دفاع از دستاوردهای انقلاب اکتبر است. به اعتقاد بین الملل شکست شوروی در جنگ به مفهوم بازگشت سرمایه داری به شوروی بود. بیانیه، شوروی را با کشورهای مستعمراتی و شبه مستعمراتی قیاس کرد و موضع تدافعی در مقابل آن اتخاذ کرد.

بیانیه بر این اعتقاد بود که مسأله محوری جنگ از دیدگاه پرولتاریا، تبدیل جنگ «امپریالیستی» به جنگ «ضد امپریالیستی» در راستای انقلاب سوسیالیستی در سطح جهانی، است.

در بیانیه چنین آمد:

"جدا از روند جنگ، ما وظایف اساسی خود را بایستی به مورد اجرا قرار دهیم: ما به کارگران باید توضیح دهیم که منافع آنان با منافع سرمایه داران خون آشام مغایرت دارد؛ ما زحمتکشان را علیه امپریالیزم بسیج می کنیم؛ ما وحدت کارگران را در کشورهای در حال جنگ و همچنین کشورهای خنثی، تبلیغ می کنیم؛ ما خواهان برادری کارگران و سربازان در هر یک از کشورها هستیم؛ ما خواهان برادری سربازان در کشورهای در حال جنگ هستیم؛ به شکل خستگی ناپذیر و مصرانه

تدارک انقلاب را در کارخانه‌ها، پادگان‌ها، روستاها، جبهه‌های جنگ و ناوگان‌ها ادامه می‌دهیم."

این خطوط اساسی بیاتیه کنفرانس اضطراری بین‌الملل چهارم در مورد جنگ تا پایان جنگ ادامه یافت فعالان و اعضای بین‌الملل چهارم در تمام کشورهای که بخش‌های بین‌الملل وجود داشت این مشی را دنبال کرده و در نتیجه بسیاری از اعضای خود را از دست دادند.

دستگیری‌ها و اعدام‌های تروتسکیست‌ها در زمان جنگ، توسط پلیس دولت‌های امپریالیستی و همچنین توسط دولت شوروی، به اوج خود رسید.

### از جنگ دوم جهانی تا به قتل رسیدن تروتسکی

وقایع مهم تاریخی مانند جنگ‌ها و انقلاب‌ها، حرارت بدن پرولتاریا را به حد اعلای می‌رساند. این وقایع معیار خوبی است برای قضاوت «کیفیت» رهبری یک جنبش بین‌المللی، بین‌الملل چهارم (همانطور که در بخش پیشین اشاره شد)، حیات خود را بر خلاف بین‌الملل سوم، در انزوا و در وضعیت نامساعدی آغاز کرد. کلیه بخش‌های بین‌الملل چهارم زیر فشار دولت‌های امپریالیستی از یک سو و تهاجم استالینیست‌ها از سوی دیگر قرار گرفته بودند. با وصف اینها، خط سیاسی بین‌الملل چهارم، به عنوان مارکسیست‌های انقلابی دوره خود، به روشنی اعلام گشت. بین‌الملل چهارم، به صراحت تفاوت بین امپریالیزم و دولت شوروی را بیان کرد. از دیدگاه این سازمان بین‌المللی، در جنگ بین امپریالیزم و شوروی، با وجود انحطاط دولت شوروی، کارگران جهان باید کماکان در مقابل امپریالیزم از آن دولت دفاع کنند. دفاع از دولت شوروی به مثابه دفاع از دستاوردهای انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ محسوب می‌شد و نه دفاع از دولت منحل شوروی. این موضوع منجر به اختلاف‌هایی در درون بین‌الملل چهارم گشت.

بحث پیرامون دفاع یا عدم دفاع از شوروی از سال ۱۹۳۶ به یکی از چالش‌های محوری بین الملل چهارم تبدیل شده بود. حملات گسترده «استالینیزم» علیه «تروتسکیزم» و جنبش کارگری روسیه و جهان و مواضع ضد انقلابی رهبری مسکو در این سال‌ها (محاکمات مسکو، شکست انقلاب اسپانیا، معاهده استالین-هیتلر، اشغال لهستان و فنلاند توسط ارتش شوروی و غیره)، دفاع از شوروی را به زعم بخشی از اعضای بین الملل دشوار می‌کرد.

نخستین انحراف سیاسی در بین الملل چهارم، در درون «حزب کارگران سوسیالیست» آمریکا پیرامون بحث در مورد ماهیت طبقاتی دولت شوروی، در سپتامبر ۱۹۳۹، صورت گرفت. دو تن از رهبران این حزب «شاکمن» و «بارن هام»، با توجه به وقایع روز، دفاع از شوروی را در تناقض با مواضع سوسیالیزم انقلابی دانسته با خط رهبری بین الملل چهارم مخالفت کردند. در مقابل این مواضع تجدید نظرطلبانه، تروتسکی در مقاله‌ی تحت عنوان «شوروی و جنگ»، ایرادات تنوریک و سیاسی مواضع رهبری «حزب کارگران سوسیالیست» آمریکا را نشان داد. در این دوره بحث درونی این حزب بر بستر چهار محور صورت گرفت: ریشه‌های دیالکتیک ماتریالیزم در متد تحلیل مارکسیستی؛ ماهیت طبقاتی دولت شوروی؛ ویژگی‌های دوران؛ و چشم اندازها. کلیه این بحث‌ها در دفاع یا عدم دفاع از شوروی در مقابل امپریالیزم، صورت پذیرفت.<sup>۷</sup>

در نتیجه این بحث‌ها، دو گرایش نظری در سطح بین المللی پدید آمدند. جناح «اکثریت» که خواهان تداوم دفاع از شوروی در مقابل امپریالیزم بوده و جناح «اقلیت» که شوروی را نه سرمایه‌داری و نه کارگری ارزیابی کرده و لزوم دفاع از آن را ضروری نمی‌دانست. تروتسکی در دفاع از موضع نخست مطالبی نگاشت. اما، با وصف بحث‌های درونی متعدد و ایجاد محیطی دمکراتیک برای اشاعه نظریات

<sup>۷</sup> - مجموعه مقالات تروتسکی در این دوره در کتابی تحت عنوان «در دفاع از مارکسیزم»

اقلیت (حتی انعکاس آن به شکل علنی)، در کنفرانس سراسری ۵ تا ۹ آوریل ۱۹۴۰ «حزب کارگران سوسیالیست» آمریکا، یعنی «اقلیت»؛ از بین الملل چهارم انشعاب کرد. یکی از مهمترین مطالب تروتسکی در آن دوره، تحت عنوان «اخلاق گریبان‌خرده بورژوا و حزب پرولتری» در ۲۳ آوریل ۱۹۴۰، دو هفته پس از کنفرانس، انتشار یافت و به اعضای بین‌الملل ارائه داده شد.

در این جزوه، تروتسکی به رد نظریات انحرافی جناح اقلیت پرداخته و ماهیت خرده بورژوایی آنها را نشان داد. این نخستین انشعاب در بین الملل چهارم در زمان حیات تروتسکی بود.

اعلام جنگ دوم جهانی و احتمال درگیر شدن شوروی در جنگ، استالین و سازمان مخوف امنیتی وی مصمم کرد که هر صدای مخالف رژیم را در نطفه خفه سازد. بدیهی است که یکی از مخالفان متشکل شوروی در سطح جهانی بین‌الملل چهارم بود. و در مرکز بین‌الملل چهارم لئون تروتسکی، یکی از رهبران اصلی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه قرار داشت. اعتبار بین‌المللی تروتسکی چنان بود که تا به قتل رساندن وی، دستگاه استالینیستی آرامش خاطر حاصل نمی‌کرد. تبلیغات دروغین نظیر اینکه «تروتسکیزم» جاسوس «امپریالیزم» و «فاشیزم» است نیز کارآیی خود را از دست داده بود. تنها راه حل نابودی فیزیکی تروتسکیست‌ها و به ویژه شخص تروتسکی بود.

در ماه مه ۱۹۴۰ محل مسکونی تروتسکی در «کویوآکان» در حومه پایتخت مکزیک، مورد تهاجم ۲۰ فرد مسلح قرار گرفت. پلیس مکزیک کشف کرد که آنها از اعضای حزب کمونیست مکزیک (وابسته به شوروی) بودند. این تهاجم ناموفق تروتسکی را متقاعد کرد و به زودی توسط پلیس مخفی استالین به قتل خواهد رسید. او در ۸ ژوئن ۱۹۴۰ در مقاله‌ی تحت عنوان «استالین خواهان به قتل رساندن من است» نوشت: «سوء قصد ناموفقی که با دقت برنامه‌ریزی شده بود، ضربه مهلکی است بر استالین... او باید قدرت خود را به نمایش گذارد. تکرار چنین شوع قصدی

اجتناب ناپذیر خواهد بود... زندگی من از این پس یک حالت استثنايي خواهد داشت و نه یک روال عادی."

نهایتاً در ۲۰ اوت ۱۹۴۰ لندن تروتسکی در اطاق کارش، توسط یکی از اعضای پلیس مخفی استالین، که خود را به عنوان یکی از طرفداران وی جا زده بود، با وارد آوردن ضربه ئی توسط یک تبر بر فرق سرش، به سختی مجروح شد. او روز پس از این واقعه، ۲۱ اوت ۱۹۴۰ در ساعت ۷/۲۵ بعدازظهر، در بیمارستان جان باخت. در این هنگام او ۶۰ ساله بود.

عدم حضور سیاسی او، کمبود سیاسی عمیقی در بین الملل چهارم بوجود آورد.

\*\*\*\*\*

## وصیت نامه تروتسکی

"من، طی چهل و سه سال زندگی گذشته در آگاهی، همچنان یک انقلابی باقی مانده ام. چهل و دو سال از این مدت را من در لئوی پرچم مارکسیزم جنگیده ام. اگر قرار بود که این دوران را دیگر باره از سرگیرم البته که از این یا آن اشتباه پرهیز می کردم اما مسیر زندگی ام همان می بود که بوده است. من به عنوان یک پرولتاریای انقلابی، یک مارکسیست، یک ماتریالیست دیالکتیک، و در نتیجه به عنوان یک بیخدای تغییر ناپذیر از این جهان خواهم رفت. اعتقاد من به آینده ی کمونیستی انسانیت نه تنها سُست نشده که امروز راسخ تر از همیشه و پابرجاتر از اعتقادات روزهای جوانی من است."

"هم اکنون «ناتاشا» به سوی پنجره که بسوی حیاط گشوده می شود آمده و آن را بازتر کرده است تا هوای تازه آزادانه تر در اطاقم بگردد. من ردیف های سبز درخشان علف را در زیر دیوار، و آسمان آبی صاف را در بالای آن، و آفتاب را

گسترده در همه جا می‌بینم. زندگی زیباست. بگذارید نسل‌های آینده آن را از ناپاکی، ستم و تجاوز پاک کنند و از آن به تمامی لذت ببرند".

ل. تروتسکی

کویوآکان- ۲۷ فوریه ۱۹۴۰

## بازتاب جنگ دوم جهانی در سیاست‌های بین‌الملل چهارم

اشغال اروپا توسط ارتش هیتلر تأثیر بسیار مخربی در درون جنبش کارگری و به ویژه سازمان بین‌المللی جوانی مانند بین‌الملل چهارم گذاشت. روابط تشکیلاتی ما بین بخش‌های مختلف از هم گسست و برای مدتی بین‌الملل چهارم به مثابه یک سازمان جهانی عمل نکرد. اما با وصف این، اکثر بخش‌های بین‌المللی به حیات خود ادامه داده و مواضعشان کم و بیش یکسان و براساس مواضع بین‌الملل چهارم باقی ماندند.

در این وضعیت رهبری بین‌الملل خود را به امریکا منتقل کرد تا در محیطی به دور از اختناق و جنگ به فعالیت‌های خود ادامه دهد. اشغال فرانسه توسط هیتلر منجر به یک ارزیابی نوین از سوی بین‌الملل چهارم گشت. «بیانیه» بین‌الملل در نوامبر ۱۹۴۰ نگاشته شد که در آن از ناتوانی «ناتزیزم» در وحدت بخشی به اروپا و مقاومت توده‌های مردم اروپا در مقابل فاشیسم، سخن به میان آورده شده بود:

"هیتلر اروپا را به یک اردوگاه عظیم ملت‌ها تبدیل کرده است... اما تاریخ تضمین کرده که هرگز ستم ملی بدون مبارزه ملی صورت نمی‌پذیرد.



اما، اشغال فرانسه توسط هیتلر، اعتقادات ناسیونالیستی را در میان توده های مردم افزایش داد. در نتیجه انحراف هایی در بخش های بین الملل در فرانسه به وجود آورد. دو گروه تروتسکیستی POI و SSI (طرفدار بین الملل چهارم) هر یک به انحراف هایی دچار شدند. اولی مواضع انترناسیونالیستی را به مواضع «ناسیونالیستی» (سوسیال- پاتریوتیزم) تقلیل داده و دومی مقاومت توده ها را نیز تحت لوای مبارزه با ناسیونالیزم مردود اعلام می کرد. در باره وضعیت آن دوره و مواضع انحرافی این دو گروه رهبری بین الملل چهارم در سندی تحت عنوان «بر نهادانی در باره ی موقعیت جنبش کارگری و چشم اندازهای رشد بین الملل چهارم» چنین نگاشت:

جنبش بین الملل چهارم در جریان جنگ حاضر بیش از هر زمان دیگر دشوارترین و تعیین کننده ترین آزمایش ها را از سر واکذارنده است. بر پایه اصول انترناسیونالیستی می بایست از یک جانب در برابر خطر سرایت بیماری همه جاگیر ناسیونالیزم و میهن پرستی که در ابتدای امر بر توده ها غلبه یافته بود، و از جانب دیگر در مقابل ترور بورژوازی، از خود دفاع کرد.

تحت فشار شرایط حاصل از شکست امپریالیزم فرانسه درون کشور فرانسه و در جاهای دیگر، شاهد انحطاط خاصی در سلوک انترناسیونالیستی بعضی از بخش ها و پیش از همه در بخش فرانسه بوده ایم که غالباً از طریق سیاست روزمره ی خود منعکس کننده ی تأثیرات ناسیونالیستی توده های خرده بورژوا، که از شکست اربابان امپریالیست خود شدیداً ناراحت گشته اند، در درون این سازمان بود.

موضع بخش فرانسه در مورد مسأله ملی یعنی نظریه های منتشره از جانب دبیرخانه ی بین الملل چهارم در اروپا که در این زمان منحصراً بدست رفقای فرانسوی اداره می شد، مظهر یک انحراف سوسیالی- پاتریوتیک است که می باید یکباره برای همیشه بصورت علنی محکوم و رد گردد، زیرا این موضع با برنامه و ایدئولوژی کلی بین الملل چهارم مغایرت دارد...

بین الملل چهارم باید همچنین با حداکثر نیروی خود انحراف فرقه گرایانه «چپ» را آنگونه که فی‌المثل از طریق مشی سیاسی SSI در فرانسه نمود یافته است، محکوم نماید. این گرایش دوم در مورد مسأله‌ی ملی به بهانه‌ی حفظ اصول و مبانی مارکسیزم-لنینیسم سرسختانه از تمایز میان ناسیونالیسم بورژوازی و جنبش مقاومت توده‌ای خودداری کرد."

در نتیجه، دبیرخانه بین‌الملل چهارم با انحراف‌های موجود مقابله کرد و مشی صحیح انقلابی را ارائه داد.

در بخش آلمان نیز نظریات انحرافی‌ای در مورد فاشیسم ارائه داده شد. سندی تحت عنوان «سه‌تزی» (۱۹۴۱) نوشته شد که در آن فاشیسم را یک دوره نوین تاریخی ارزیابی کرده و ظهور آن را مترادف با یک عقب‌گرد به دوره جنگ‌های آزادیبخش ملی و انقلابات دمکراتیک از نوع انقلاب سال ۱۸۴۸ تنزل داده بود. رهبری بین‌الملل با این انحراف نیز برخورد کرد.

## کنگره دوم جهانی بین‌الملل

در بهار ۱۹۴۶، به محض تثبیت مناسبات بین‌المللی، دبیرخانه‌ی بین‌الملل در آمریکا و اروپا متفقاً یک کنفرانس بین‌المللی سازمان دادند. این کنفرانس مقدمات تشکیل کنگره دوم جهانی در سال ۱۹۴۸ را تدارک دید. در این کنفرانس نیز یکی از بحث‌های اصلی بر محور دفاع یا عدم دفاع از شوروی دور می‌زد. مشی نوینی بر اساس موقعیت جدید جهانی تدوین گشت و بیشتر بخش‌های بین‌الملل از گروه‌های کوچک تبلیغاتی به حزب‌های وابسته به مبارزات توده‌ای مبدل گشتند.

کنگره دوم جهانی در مه ۱۹۴۸، نمایندگان ۲۲ سازمان از ۱۹ کشور مختلف را به دور هم گرد آورد. در کنگره اسناد مختلفی مبنی بر وضعیت سیاسی جهانی ۳ سال

پس از جنگ دوم جهانی و موقعیت جنبش کارگری مورد بررسی قرار گرفت. اما، مهم ترین بحث پیرامون سندی تحت عنوان «اتحاد جماهیر شوروی و استالینیزم» نوشته ارنست مندل، صورت گرفت. جهت گیری اشغالگرایانه شوروی، پس از پیروزی بر فاشیزم، علیه چند کشور اروپایی، مجدداً بحث پیرامون دفاع یا عدم دفاع از شوروی را باز کرد. سند مندل بر موضع گیری تروتسکی مبنی بر ارزیابی شوروی به مثابه یک دولت کارگری منحنی تأیید کرد. اما در عین حال انحطاط مضاعف استالینیزم و نقش بورکراسی را نیز تأکید کرده و به ضرورت براندازی بورکراسی توسط طبقه کارگر اشاره کرد. در پایان سند به این نتیجه رسید که ساختار بورژوایی دولت در کشورهای اشغال شده (اروپایی شرقی) دست نخورده باقی مانده است. همچنین در سند مذکور به ماهیت رفرمیستی حزب های کمونیست وابسته به شوروی اشاره شده بود. در این سند پاسخ هایی نیز در رد سایر نظریات رایج در مورد ماهیت طبقاتی دولت شوروی مبنی بر «سرمایه داری دولتی» و یا «کلکتیویزم بورکراتیک»، داده شد.

کنگره دوم، بحث ها پیرامون ماهیت طبقاتی دولت شوروی در بین الملل چهارم را خاتمه داد. اما از آن پس مباحثاتی نوینی در مورد تعریف شوروی به مثابه «دولت کارگری منحنی» صورت پذیرفت که منجر به انشعابات نیز گشت.

## از کنگره دوم تا انشعاب

### وضعیت عینی جهان

نخست به چکیده ی وقایع مهم در صحنه ی سیاسی جهانی که تأثیرات خود را بر تحولات بعدی بین الملل چهارم گذارد، می پردازیم.

پس از جنگ دوم جهانی، در سال ۱۹۴۷ دوره‌ی «جنگ سرد» آغاز گشت. مسابقه تسلیحاتی بین امریکا و شوروی به اوج خود رسید. دخالت شوروی در کشورهای اروپای شرقی نشان داد که تمام کوشش در راه ایجاد یک «قطب» نظامی علیه غرب در راستای فشارگذاری دیپلماتیک بود. دولت شوروی، جوامع اروپای شرقی را از یک نظام سرمایه‌داری به یک نظام منحصراً بورکراتیک متکی بر خود تبدیل ساخت. در واقع شوروی کوشش کرد این کشور را به اقمار خود برای معامله با امپریالیزم تبدیل کند (و چنین کرد).

در ژوئن ۱۹۴۸، نخستین بحران در درون «بلوک سوسیالیستی» ظاهر گشت. حزب کمونیست یوگسلاوی به اتهامات بی‌اساس همیشگی استالینیستی مانند «فاشیسم»، «جاسوس امپریالیزم» و غیره از «دفتر اطلاعاتی» بلوک «سوسیالیستی» اخراج گشت. این نخستین قرک در این بلوک بود. به ویژه آنکه رهبری یوگسلاوی بر خلاف «توصیه»‌های کرملین، مبارزه مسلحانه در راستای برقراری یک دولت ضد سرمایه‌داری به پیش برده بود.

استالین در این دوره برای جلوگیری از تکرار تجربه یوگسلاوی، اختناق را در «بلوک شرق» افزایش داده و هرگونه مخالفت را در نطفه خفه ساخت.

دومین گسست بلوک، در چین رخ داد. در اکتبر ۱۹۴۹ انقلاب چین، بار دیگر برخلاف اخطارهای استالین به رهبری حزب کمونیست در راستای ایجاد تفاهم آن حزب با «چانگ‌کای-چک»، به پیروزی رسید. رژیم ضد انقلابی «کومین‌تانگ» که به عنوان متحد دولت شوروی شناخته شده بود، شکست خورده و به جزیره فرمز پناه جست و از آن پس، با کمک نظامی آمریکا به حیات خود ادامه داد.

انقلاب پیروزمند چین، تناسب قوا در سطح جهانی را به نفع کارگران و زحمتکشان جهان تغییر داد. آغاز جنگ کُره در سال ۱۹۵۰، تداوم انقلاب ویتنام، مبارزات ضداستعماری در آمریکای لاتین و نهایتاً پیروزی انقلاب کوبا در سال ۱۹۵۹ و سپس انقلاب‌های آفریقا همه از نتایج این تغییر قوا در سطح جهانی بودند.

امپریالیزم در سطح جهانی دست به عقب نشینی های گسترده زد. عقب نشینی به مفهوم سیاست نوین «استعمار نو» خود را ترجمه کرده و استقلال صوری به برخی از کشورها اعطا شد. رهبری بورژوازی بومی مانند «پرونیزم»، «ناصریزم»، «سوکارنیزم» و غیره پدیده های نوینی از سیاست های امپریالیزم را نشان می دادند. این وضعیت به ویژه پس از مرگ استالین در سال ۱۹۵۳ به روند «استالین زدائی» کمک رساند. وقایع برلین شرقی در ژوئن ۱۹۵۳، بیستمین کنگره حزب کمونیست شوروی و نطق خروشچف، و وقایع لهستان و مجارستان در سال ۱۹۵۶، کشمکش چین و شوروی و ماجرای چکسلواکی همه بازتاب کننده ی استالین زدائی در این دوره بود.

این وقایع جهانی، تأثیراتی نیز بر پیکر جنبش تروتسکیستی گذاشت.

## بحران های جنبش تروتسکیستی

بحران درونی جنبش تروتسکیستی را باید در محتوای زمینه بالا ارزیابی کرد. وقایع نامساعد جهانی و حملات تبلیغاتی و فیزیکی دولت های مسکو، اروپای شرقی و همچنین احزاب «برادر»، بر پیکر جنبش تروتسکیستی در سطح جهانی (مانند شایعات و اتهامات بی اساس علیه آنها و برخوردهای فیزیکی در کارخانه ها و محل های فعالیت سیاسی) این جنبش را با بحران مواجه کرد. بحران جنبش تروتسکیستی به دو علل «عینی» و «ذهنی» ظاهر گشتند.

از دیدگاه عینی فشارهای جامعه سرمایه داری در آن دوره بسیاری از سازمان های کارگری را زیر فشار قرار داده و این شامل سازمان های تروتسکیستی نیز می شد. بحث و تحلیل های مشخص از تغییرات و تحولات سیاسی، اختلاف نظرها را

برانگیخت و اختلافات منجر به انشعابات و بحران درونی گشتند. گرایش‌های اپورتونیستی برای رها سازی خود از فشارهای اجتماعی، بروز کردند.

از لحاظ ذهنی به علت کوچک بودن سازمان‌های تروتسکیستی، به تدریج روش «رشد سریع» جایگزین کار ریشه‌ای همراه با پیشروی کارگری، گشت. اغلب سازمان‌های تروتسکیستی به جای کار صبورانه در میان کارگران در وضعیت نامساعد جهانی، به جهت‌گیری میان جوانان، دانشجویان پرداختند. جلب نیروهای تحت ستم خرده بورژوا در جوامع سرمایه‌داری به مراتب ساده‌تر از کار صبورانه در میان کارگران پیشرو بود.

تشکیل سازمان‌های غیرکارگری، وضعیت تشکیلاتی سازمان‌های تروتسکیستی را بیش از حد، نامتعادل کرده و در دوران بروز اختلافات سیاسی، انشعابات و اختلاف‌ها را شدیدتر از آنچه بود، جلوه می‌داد.

با چنین زمینه‌مادی و ذهنی، کنگره سوم جهانی بین‌الملل چهارم در سال ۱۹۵۱ تشکیل شد.

م. رازی

*Razi@kargar.org*

برای مطالعه ادامه تاریخچه بین‌الملل چهارم رجوع شود به کتاب پیر فرانک (نشر کارگری سوسیالیستی)

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: [yasharazari@netscape.net](mailto:yasharazari@netscape.net)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری